

مجله الکترونیکی  
همجنسگرایان ایران



سال اول ، شماره ۸ ، مرداد ماه ۱۳۸۴





## فهرست مطالب

- ۱ ..... فهرست مطالب این شماره
- ۲ ..... حرف های سردبیر
- با بخشی از تاریخ خود آشنا شویم؛
- ۵ ..... مصاحبه با بابک، از فعالان سابق گروه هومان
- ۱۵ ..... گی بودن یعنی چه؟
- ایلگا را بهتر بشناسیم؛
- ۱۹ ..... مصاحبه با پاتریشیا کورزی نماینده ایلگا
- ۲۵ ..... والدین همجنسگرا
- ۲۸ ..... تقدیم با عشق، به بهترینم
- ۲۹ ..... جشن عشق
- لابی گری؛ هنری که همه همجنسگرایان
- ۳۱ ..... باید آن را به خوبی یاد بگیرند
- ۳۴ ..... فوت فتیشیست ها؛ ناشناخته و دردمند
- ۳۷ ..... یک پیشنهاد
- ۳۸ ..... انتقاد از ماها
- ۴۱ ..... لودویگ ویتگنشتاین و سیخ بخاری
- ۴۳ ..... چرا ادای پسرها رو در میاری؟!
- ۴۵ ..... شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

## ماها را به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید

### ارتباط با ما

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

[Majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:Majaleh_maha@yahoo.com)

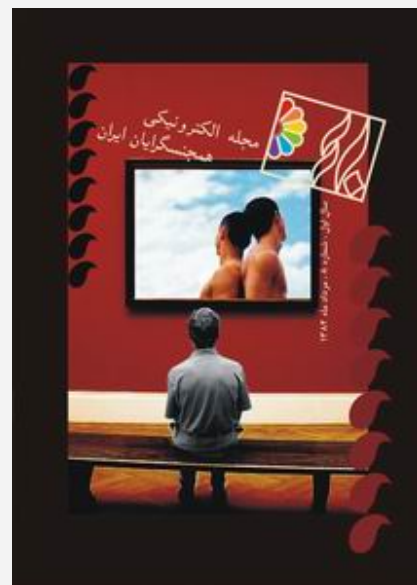
(پست الکترونیکی علاقه مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده و پس از آن، همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه ای از آن برای مشترکین ارسال خواهد شد.)

# ماها

## مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

تاریخ آغاز انتشار: آذرماه سال ۱۳۸۳

شماره ۸، مرداد ماه ۱۳۸۴ - ۴۷ صفحه



**MAHA**

The First Iranian GLBT e-Magazine

Issue 8 , August 2005

[Majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:Majaleh_maha@yahoo.com)



## حرف های سردبیر

هشتمین شماره ماها پیش روی شماست. شاید این را حدس می زده اید که هفت شماره قبلی مجله با سردبیری یک نفر و آن هم یک گی، منتشر شده، اما از این شماره به بعد ماها دو سردبیر خواهد داشت؛ یک لزبین و یک گی. من دلارام، به عنوان سردبیر لزبین ماها در خدمت شما خواهیم بود. هدف من از همکاری در بخش سردبیری مجله این است که نشان دهم ما لزبین های ایرانی هم در صحنه هستیم و به آن سطح از آگاهی و دانش از حقوق اجتماعی - مدنی خود دست یافته ایم که به وظایف و مسئولیت های خود در مبارزه همجنسگرایان کشور برای آزادی و برابری جنسی عمل کرده و آگاهانه در کنار مردان همجنسگرا برای رسیدن به حقوق همجنسگرایان (زن و مرد) تلاش کنیم. البته من به عنوان سردبیر مسائل، مشکلات، نیازها و خواسته های تمام همجنسگرایان، چه لزبین و چه گی و چه دیگر اقلیت های جنسی را در مرکز فعالیت های خود قرار خواهم داد. امیدوارم با حمایت و پشتیبانی همه شما خوانندگان عزیز بتوانم به بهتر و پربارتر شدن ماها کمک کنم. و اما صحبت من برای این شماره:

اینجا ایران است... سرزمین من! وطن من و خانه ی من!

خانه ی من باید امن ترین مکان برای حضور من باشد. جایی که من را در آغوش بگیرد و جایی که من در

آن احساس آرامش کنم. اما آیا واقعا چنین است؟

در کشور من، به دلیل زن بودنم محدودیت هایی برایم به وجود می آید. در کشور من، حتی به دلیل انسان بودنم هم محدودیت هایی برایم به وجود می آید. لازم به گفتن نیست، همه ی ما می دانیم که در ایران برای تک تک ما چه مشکلاتی وجود دارد... اما من و شمای همجنسگرا علاوه بر همه ی این مشکلات باید با معضل دیگری به اسم عدم آگاهی و شناخت مردم و اطرافیان از احساساتمان نیز دست و پنجه نرم کنیم. مشکلی که بی شک همه ی ما از آغاز دوران بلوغ فکری و جنسی و زمانی که به گرایشات خود پی بردیم با آن مواجه بودیم. اما واقعا چه کسی جز خود ما در جهت رفع این مشکلات قدمی برمی دارد؟ شاید واقعا هیچ کس! شاید در مقایسه با دیگر مشکلات جوامع امروزی، حل مشکلات همجنسگرایان به چشم خیلی ها کوچک جلوه کند اما برای ما این مشکل قسمت اعظمی از زندگی و فکرم را اشغال کرده است و نپرداختن به آن، به منزله ی از کار انداختن آن قسمت اعظم از فکرم است.

حدود هشت ماه پیش دوستان ما در مجله ی ماها برای بهبود وضعیت ما همجنسگراها و پیشبرد اهداف ما که همانا حقوق برابر با دیگر اقشار جامعه است، دست به انتشار مجله ی حاضر زدند و به لطف خدا تا امروز نیز در راه رسیدن به این هدف بزرگ موفق بوده اند. همانطور که همه می دانید، تا امروز مجله بیشتر به مردان همجنسگرا تعلق داشت و این امر، نه به دلیل بی توجهی مسئولین مجله به زنان همجنسگرا، بلکه به دلیل همکاری کمتر زنان با این مجله بود. شاید دلیل این موضوع هم جسارت کمتر زنان نسبت به مردان و به هر حال پیگیری کمتر آنان در امر تهیه



ی مطلب و تایپ و به هر حال مسائل آن بود. مطمئناً اکثر دختران همجنسگرا به دلیل موانع اجتماعی و فرهنگی از جمله کمتر به آنها دادن به آنان به عنوان زن که در اعتماد به نفس اشان تاثیر منفی دارد و ترس بیشتر آنها از به اصطلاح رسوا شدن، آنها را وادار به عدم همکاری می کند. اما آیا حس نمی کنید که مشاهده ی هم احساساتان در این مجله به شما اعتماد به نفس می دهد؟ حس نمی کنید که تمام مشکلات موجود برای شما، برای تک تک آنها نیز وجود داشته است؟ از همه ی اینها گذشته، ترسیدن و گوشه گرفتن و بدتر از همه، سکوت در برابر تمام ظلم ها هیچ دردی را از ما دوا نمی کند. بنده هم از زمانی که با مجله آشنا شدم مشتاقانه خواهان همکاری با مجله و سهیم بودن در این اقدام عظیم بودم.

همانطور که می دانید (شاید هم نمی دانید) تعداد همجنسگرایان در ایران به هیچ وجه کم نیست و زنان نیز از این قاعده مستثنا نیستند. شاید تاکنون تعداد زیادی از زنان نیز خواننده ی این مجله بوده باشند ولی اقدام به همکاری با آن نکرده باشند. شاید حضور من و دوستان لژیونم در مجله مشوقی باشد برای حضور هر چه بیشتر زنان در این مجله و تلاش همسوی ما با برادران هم احساسمان برای نیل به اهداف بزرگتر.

همانطور که پیش تر اشاره کردم، واژه ی زن در جامعه ی ما هنوز مفهوم واقعی خود را پیدا نکرده است و زنان نه تنها در ایران، بلکه در همه جای جهان جزو قشر آسیب پذیر جامعه به حساب می آیند. به همین منظور هم تشکل های مدافع حقوق زنان در سراسر جهان از جمله ایران مشغول به فعالیت هستند منتها با این فرق که در اکثر نقاط جهان زنان همجنسگرا نیز جایی در این تشکل ها دارند در حالی که ما لژیون های ایرانی هیچ جایی در سازمان حمایت از حقوق زنان در ایران نداریم. در هیچ کجای دنیا نمی بینید که کسی جز خود زنان برای دستیابی به حقوقشان تلاش کند و به تبع، نمی توان توقع داشت که با دست روی دست گذاشتن وضعیت ما ذره ای رو به بهبودی برود. به قول مرحوم حمید مصدق:

چه کسی می خواهد  
من و تو ما نشویم؟  
خانه اش ویران باد!

من اگر ما نشوم  
تنه ایم  
تو اگر ما نشوی  
خویشتنی

از کجا که من و تو  
شور یکپارچگی را در شرق  
باز برپا نکنیم؟

از کجا که من و تو  
مشت رسوایان را وا نکنیم؟



من اگر بر خیزم،  
تو اگر برخیزی،  
همه بر می خیزند  
  
من اگر بنشینم،  
تو اگر بنشینی،  
چه کسی بر خیزد؟  
...

پس بیایید من و شما، همه با هم ما شویم و به سوی شناساندن خود به جامعه، گامی هر چند کوچک برداریم. بیایید دست به دست هم دهیم تا با هم از حقوق خود دفاع کنیم، بیایید با شناساندن خود به کسانی که مثل ما حس می کنند و همچون ما احساس محرومیت می کنند و رنج می برند، به آنها بگوییم که تنها نیستند و انسان-هایی هستند که هر شب و روز قلبشان همچون آنها در آروزی روزی که بدون ترس و وا همه به اطرافیان و جامعه ی خود همجنسگرا بودنشان را اعلام کنند می تپد.

دوستان هم احساس من، شاید رسیدن به هدفمان کار دشواری باشد، اما کمک کردن شما به این مجله کار دشواری نخواهد بود. اگر احساس می کنید که می توانید حتی ذره ای برای این مجله مفید باشید، شک نکنید و با ما مکاتبه کنید. شاید برای دختر یا پسری که هیچ دوست و آشنای همجنسگرایی ندارد، این مجله روزنه ی امیدی باشد تا به کمک آن بتواند به خودشناسی و درک بهتر از خواسته ها و احساسات خود برسد و مطمئناً همکاری شما در رسیدن به این هدف بی تاثیر نخواهد بود.

در پایان امیدوارم این مجله را از آن خود بدانید و برای بهتر شدن آن ما را یاری کنید که ما بدون کمک و پشتیبانی شما هیچ نخواهیم بود. باعث تاسف است که تنها راه ارتباطی ما کامپیوتر و ایمیل و اینترنت است، اما ما اول راه هستیم و در حال حاضر وجود همین راه برای ما بزرگترین نعمت است.

به امید اینکه بتوانیم با حداکثر استفاده از فرصت ها، وجود و حضور خود را به همه ثابت کنیم.

سردبیر لژیون - دلارام

ماها شبکه ای از خوانندگان همجنسگرای سراسر کشور را به هم متصل می کند. ما ماها را تهیه و پخش می کنیم اما معرفی آن به افراد جدید، بر عهده ی شما خوانندگان فعلی مجله است.

با معرفی ماها به دیگران، در امر اطلاع رسانی و گسترش خوانندگان مجله خود سهیم شوید و به شکل گیری شبکه ای از همجنسگرایان آگاه و مصمم به دفاع از حقوق خود در سراسر کشور کمک کنید.



## با بخشی از تاریخ خود آشنا شویم

مصاحبه با بابک، از فعالان سابق گروه هومان  
(گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)

اکثر ما اسم گروه هومان را اینجا و آنجا شنیده ایم. تاریخ گروه هومان و مبارزات و تلاش‌های آن بخشی از تاریخ همجنس‌گرایان ایران و مبارزات آنهاست و نباید گذاشت که تاریخ ما فراموش شود. اما هومان چی بود؟ چطور شکل گرفت؟ چه کاری می‌کرد؟ اعضا آن چه کسانی بودند؟ چه اهدافی داشت؟ چرا منحل شد و... همه اینها سئوالاتی بودند که باید پاسخی برای آنها می‌یافتیم.

بابک یک همجنس‌گرای ایرانی است که در اروپا سکونت دارد. او از فعالان گروه هومان بوده و به ایران هم رفت و آمد می‌کند. مدتی پیش فرصتی پیش آمد تا پای صحبت ایشان نشستیم و سئوالات خود را مطرح کنیم.

### کی و چرا از ایران خارج شدید؟

من جزء یکی از اقلیت‌های دینی تو ایران هستم، در دوره انقلاب هنوز بیست سالم نبود و بعد از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی فشار زیادی به اقلیت‌های دینی و همچنین گروه‌های مخالف حکومت وارد شد و چند سال بعد که موج پناهنده شدن به خارج در اوج خودش بود، من هم از کشور خارج شدم. اما از چند سال قبل به این طرف شروع کردم به رفت و آمد به کشور. چون کشورم را دوست دارم و دلم می‌خواهد شرایطی پیش بیاید که بتوانم برای همیشه در ایران سکونت کنم.

### شما گویا از بچه‌های فعال گروه هومان بوده‌اید. چطور شد که هومان را تشکیل دادید؟

بلافاصله بعد از انقلاب، تعقیب، دستگیری، ضرب و شتم و حتی اعدام همجنس‌گرایان در ایران شروع شد. در دوره شاه هم ما حق و حقوق چندانی نداشتیم ولی کسی کاری به همجنس‌گرایان نداشت و تازه درباره هویدا که زمانی نخست‌وزیر بود هم گفته می‌شود که او همجنس‌گرا بوده است. این مطلب در کتاب «زندگی و خاطرات امیر عباس هویدا» که در سال ۱۳۷۲ در تهران چاپ شد هم به شکلی مطرح شده. طبق بعضی از آمار تایید نشده گفته می‌شود که حدود چهار هزار نفر از همجنس‌گرایان ایران در بعد از انقلاب اعدام شده‌اند. حتی اگر این آمار غلو شده باشد ولی در اعدام تعدادی از همجنس‌گرایان، آن هم به شکل خیلی وحشیانه‌ای مثل پرتاب کردن از کوه، در بعد از انقلاب شکی نیست. شما می‌توانید با مراجعه به آرشیو روزنامه‌های بعد از انقلاب، اطلاعیه‌های دادستانی و کمیته‌ها و



پاسداران انقلاب درباره دستگیری و حتی اعدام همجنسگرایان را در آنها پیدا کنید. خوب این سرکوب ها در خارج از کشور و به خصوص در بین همجنسگرایان کشورهای غربی بازتاب خیلی گسترده ای داشت و همه شوکه شده بودند. و سازمان های همجنسگرایان غربی تظاهرات زیادی در حمایت از همجنسگرایان ایران و در اعتراض به اعدام ها، در مقابل سفارت ایران در کشورهای گوناگون برگزار کردند که به صورت دسته و گریخته (و البته جهت دار) در روزنامه های داخل هم منعکس می شد. جالبه بدانید که میشل فوکو (همجنسگرا و فیلسوف معروف فرانسوی) که در ابتدا از انقلاب ایران حمایت کرد هم بعد از انقلاب به ایران آمد و با مسئولین ملاقات کرد ولی وقتی متوجه برخورد حکومت ایران با همجنسگرایان گردید از انقلاب زده شد و با آن مخالف شد. در سال ۱۳۶۸ وقتی سازمان ایلگا کنفرانس جهانی خودش را در استکهلم پایتخت سوئد برگزار کرد یکی از مباحث جانبی کنفرانس مسئله اعدام همجنسگرایان ایران بود و در روز پایان کنفرانس هم یک راهپیمایی برگزار کردند که سخنرانان به موضوع ایران هم اشاره کردند و گویا یکی از بچه های ایرانی هم در آنجا حضور داشته. بعد از این بود که جرقه دست زدن به یک حرکت جمعی از طرف همجنسگرایان ایران زده شد و مدتی بعد یکی از بچه های گئی ایرانی مقیم سوئد مطلبی در یک روزنامه گئی های سوئد نوشت و از ایرانیان گئی که ممکن بود خواننده آن روزنامه باشند درخواست کرده بود که با ایشان تماس بگیرند و به دنبال آن یک سری تماس ها برقرار شد که نتیجه آن اولین نشست مؤسسان گروه هومان بود و دقیقا یادم می آید که آن روز مصادف بود با روز شنبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳۶۹. من هم در آن نشست شرکت کرده بودم و تعداد کل حاضرین هم ۱۲ پسر و یک دختر بود که یکی از این ۱۳ نفر هم ساکن نروژ، کشور همسایه سوئد بود. این اولین نشست، در ساختمان صلیب سرخ در شهر استکهلم برگزار شد چون در آن زمان یکی از بچه های همجنسگرای ایرانی در بخش اطلاع رسانی درباره اچ. آی. وی و ایدز این سازمان کار می کرد و او توانست اتاقی مجانی برای جلسه بگیرد.

### نتیجه آن نشست شما چی بود؟

در آنجا درباره ضرورت تشکیل یک گروه برای ایرانیان همجنسگرا و اهمیت آن بحث شد و بعد از توافق سر اسم گروه و اینکه چه کارهایی باید انجام دهد هم توفقاتی صورت گرفت که عمده آنها از این قرار بود: تعیین اسم - گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران) - تصویب یک اساسنامه و تعیین یک هیئت مدیره ۳ نفره، که یکی از وظایف هیئت مدیره تهیه یک آدرس پستی برای گروه، افتتاح یک شماره حساب، تماس مرتب با اعضا، تشکیل جلسه سالانه و انتخابات جدید و انتشار یک مجله به عنوان ارگان گروه و تلاش برای دور هم جمع کردن همجنسگرایان ایرانی در خارج از کشور بود که به عنوان صدای کل همجنسگرایان ایران در داخل و خارج باشد و بتواند در آینده به شکلی با بچه های داخل هم تماس برقرار کند و در آگاهی رسانی و متشکل شدن بچه های داخل کمک کند.

### بعد از آن شروع کار چطور بود؟

تهیه آدرس کار سختی نبود، چون در عصر روزی که کنفرانس پایان یافت سخنگوی سازمان همجنسگرایان سوئد که از جریان باخبر شده بود، از همه شرکت کنندگان برای یک نشست دوستانه دعوت کرد و در آن نشست



اعلام کرد که سازمان آنها با تمام وجود از حرکت ما حمایت می کند و برای شروع کار ما می توانیم روی حمایت آنها حساب کنیم. در نتیجه مسئله آدرس هومان خود بخود حل شد و ما توانستیم از آدرس پستی آنها استفاده کنیم، چون آنها ساختمان بزرگی در مرکز شهر استکهلم دارند. همچنین ما برای شروع کار به بودجه نیاز داشتیم که تقاضا نامه ای برای حمایت مالی هم به آنها تحویل دادیم و چیزی حدود ۲ هزار کرون به ما کمک کردند که پول حداکثر ۲-۳ آگهی را می داد. خود اعضا هم حق عضویت سالانه خودشان را پرداخت کردند. بعد از آن هیئت مدیره یک آگهی درباره تشکیل گروه هومان و آدرس آن به زبان انگلیسی نوشت و آن را برای تعداد زیادی از مجلات همجسگرایان در کشورهای مختلف ارسال کرد (آن روزها اینترنت نبود) که بعضی از آنها استقبال کرده و خبر تشکیل یک گروه ایرانی همجسگرایان را چاپ کردند. همین باعث شد که تعداد کمی از ایرانیان گی در کشورهای دیگر از جمله آمریکا، کانادا، انگلیس، آلمان و فرانسه با ما تماس گرفتند. دقیقا یادم نیست، ولی نتیجه همین تماس ها بود که بعدا جلسه ای با شرکت دوستانی از کشورهایی که گفتم با شرکت خود بچه های ساکن سوئد، در استکهلم تشکیل شد و همین بچه ها در برگشت به کشور محل سکونت خود هر کدام شعبه گروه هومان را در آن کشور تاسیس کردند که بعضی بیشتر و بعضی کمتر موفق بودند.

انتشار مجله ارگان گروه به اسم مجله هومان که با حداقل امکانات و خیلی ابتدایی تهیه و پخش می شد کم کم وضع بهتری به خود گرفت و ما توانستیم از انستیتوی بهداشت سوئد برای انتشار این مجله تقاضای بودجه کنیم. این انستیتو از دولت مستقل است ولی دولت سوئد سالانه پولی در اختیار آن می گذارد تا به سازمان ها و گروه های غیرانتفاعی کمک کند. سازمان همجسگرایان سوئد که تا حدودی در این انستیتو نفوذ دارد ما را با آن آشنا کردند و بودجه ای که این موسسه سالانه در اختیار هومان می گذاشت به ما امکان داد تا مجله را با کیفیت بهتری تهیه و منتشر کنیم. البته این را هم بگویم که بودجه ای که به هومان داده می شد کفاف همه فعالیت ها را نمی داد. مثلا زنگ زدن به خارج و تماس با بچه های کشورهای مختلف، یا مسافرت یا... همه بچه ها از جیب خودشان پرداخت می کردند، چون ما سالانه گزارش کاملی از اینکه بودجه تحویل گرفته شده صرف چه کارهایی شده را می بایست به آن انستیتو گزارش می دادیم و در صورت تائید آنوقت می توانستیم برای سال بعد درخواست بودجه کنیم. تا یادم نرفته این را هم بگویم که مؤسسه ای در نروژ هم به شعبه هومان در آن کشور کمک محدودی می کرد و بچه های هومان در لس آنجلس آمریکا جشن هایی همراه با صرف غذا برگزار می کردند که تعداد زیادی در آن شرکت می کردند و پول بدست آمده از طریق فروش بلیط ورودی صرف مخارج گروه می شد.

### **گفتید که هومان تلفن مشاوره ای هم داشت. ممکنه بیشتر توضیح دهید؟**

بله هومان مدتی بعد از شروع فعالیت یک خط تلفن به اسم سنگ صبور هم راه انداخت که در سوئد بود و روزهای چهارشنبه به مدت ۲ ساعت باز بود که یک نفر پشت آن می نشست و افراد همجسگرای ایرانی، چه از سوئد و چه خارج از سوئد که سؤالی درباره همجسگرایی یا ایدز یا هر مشکلی داشتند می توانستند زنگ بزنند و درد دل کنند یا راهنمایی شوند. البته گاهی دوستان یا افراد خانواده های همجسگرایان هم زنگ می زدند تا اطلاعاتی درباره همجسگرایی بدست آورند. تلفن سنگ صبور تا سال های آخر فعالیت هومان کار می کرد ولی بعدا تعطیل شد.





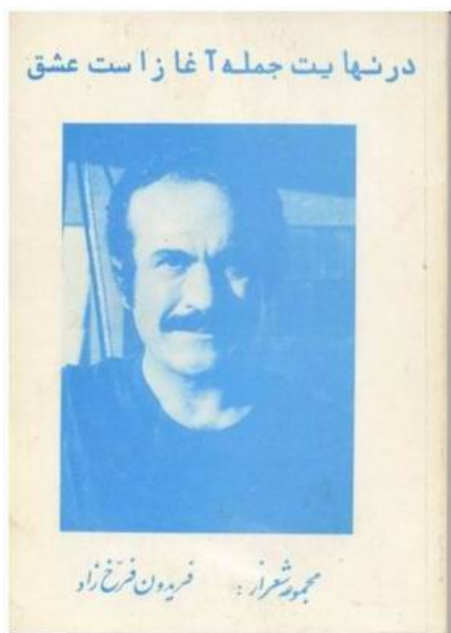
## به غیر از تلفن سنگ صبور و انتشار مجله، هومان چه فعالیت های دیگری داشت؟

تشکیل جلسات هیئت مدیره، جواب دادن به نامه هایی که می رسیدند، پست کردن مجله به تعداد زیادی از ایرانیان (چندین نسخه هم به داخل کشور ارسال می شد)، برگزاری جشن ها به مناسبت نوروز، شرکت در چشن پراید همجنسگرایان سوئد در استکهلم و یک بار هم در پاریس، سعی در ایجاد شعب گروه در کشورهای مختلف و کمک به تقویت شعب موجود، چاپ آگهی برای مجله هومان و تلفن سنگ صبور در نشریات و مجلات ایرانی، همه اینها از جمله فعالیت های گروه بود.

## شما در صحبت های خصوصی از فریدون فرخزاد صحبت کردید. ممکنه این مسئله را

### برای خوانندگان بیشتر توضیح بدین؟

فریدون فرخزاد، یک شومن تلویزیون و یک همجنسگرای علنی بود و همه این را می دانستند. فریدون قبل



فریدون فرخزاد یک شومن تلویزیون و یک همجنسگرای علنی بود و همه این را میدانستند. فریدون مثل خواهرش (فروغ فرخزاد) اهل شعر و ادب هم بود و کتاب شعر هم به فارسی چاپ کرده از جمله کتاب شعر «در نهایت جمله آغاز است عشق». این کتاب را فریدون به دوستش سعید محمدی تقدیم کرده است.

از انقلاب در آلمان تحصیل و کار می کرد ولی بعد از انقلاب به ایران آمد که مدت چندانی طول نکشید و دوباره به آلمان برگشت (با توجه به شرایط بعد از انقلاب). فریدون مثل خواهرش (فروغ فرخزاد) اهل شعر و ادب هم بود و کتاب شعر هم به فارسی چاپ کرده از جمله کتاب شعر «در نهایت جمله آغاز است عشق». این کتاب را فریدون به دوستش سعید محمدی تقدیم کرده است. فریدون اهل سیاست هم بود و وقتی برای بار دوم به آلمان برگشت به همراه نهضت مقاومت ملی به رهبری دکتر شاپور بختیار، فعالیت های خودش را بر علیه حکومت اسلامی شدت داد. او در یک برنامه رادیویی نهضت مقاومت که در آن زمان از کشور مصر به فارسی و برای ایران برنامه پخش می کرد همکاری داشت و مرتب به مصر رفت و آمد داشت. او همچنین برنامه های شوهای خود را در کشورهای مختلف که ایرانیان پناهنده در آنجا بودند اجرا می کرد. در جریان تماس های اولیه برای تشکیل گروه هومان، یکی از دوستان با ایشان تماس گرفت که فریدون استقبال کرد، ولی به دلیل مشغولیت خودش در فعالیت های سیاسی و شوهایی که اجرا می کرد، امکان شرکت عملی در فعالیت های هومان را نداشت. به فاصله خیلی کوتاهی بعد از تشکیل گروه، متأسفانه فریدون در خانه خودش در آلمان به قتل رسید که هنوز معلوم نیست عامل یا عاملان قتل چه کسانی هستند. جالبه که فریدون در شوهای خودش گرایش جنسی اش را هم ابراز می کرد و همه می دانستند که او همجنسگرا است. یکی از آرزوهای



فریدون این بود که حکوت اسلامی سرنگون شود و او به ایران برگردد و بتواند به عنوان نماینده مجلس انتخاب شود و در آنجا مسائل و حقوق همجنسگرایان را دنبال کند.

### فعالیت هومان چه تأثیری در بین بقیه ایرانیان مقیم خارج داشت؟

برداشت من این است که هومان در موقعیت خیلی مناسبی شروع بکار کرد؛ یعنی شکست انقلاب، سرکوب های خشن بعد از آن و هزیمت میلیون ها هموطن به خارج و آشنایی با دموکراسی و حقوق بشر و آزادی آن جوامع، باعث به وجود آمدن یک بحران جدی هویتی در ایرانیان مقیم خارج شد. و این سؤال مطرح شد که چرا ما آزادی، حقوق بشر و دموکراسی اینجا را در ایران نداریم؟ آیا تقصیر از حاکمان ما است یا از فرهنگ ما؟ چرا هر کسی که در ایران به قدرت می رسد دیکتاتور می شود؟ آیا این به خاطر وجود فرهنگ غیر دموکرات در جامعه است؟ چرا مردم ما نبود دموکراسی را تحمل می کنند و... همین سؤالات باعث شد که نسخه های قبلی کنار نهاده شوند و کم کم همه چیز مورد نقد و پرسشگری قرار گیرد. تازه کشورهای معروف به اردوگاه سوسیالیست که شامل شوروی و کشورهای اروپای شرقی می شد هم از هم پاشیده شد و این خودش بحران فکری نیروهای سیاسی، روشنفکران و فعالان فرهنگی ایرانی مقیم خارج را دوچندان کرد، بار و غم غربت و احساس رانده شدن از وطن هم بود. همه اینها زمینه طرح مسائل جدید، از جمله نقد نگاه سابق به همجنسگرایی را هموار کرد و به همین دلیل اعلام تشکیل گروه هومان و فعالیت های آن با مانع و برخورد جدی از طرف هموطنان خارج مواجه نشد و در ابتدا همه تقریباً سکوت کردند تا اینکه کم کم یخ ها آب شد و اینجا و آنجا شروع به نوشتن درباره مسئله کردند. برای نمونه، کیهان لندن که یک روزنامه با کیفیت و در بین ایرانیان خارج رواج دارد و در همه کشورها خوانده می شود، تا چندین سال از چاپ یک آگهی برای هومان (حتی پولش را هم می دادیم) خودداری می کرد، اما ۷-۸ سال بعد به راحتی چاپ می کرد. یا آقای بنام نادر ثانی در سوئد که گی هم نیست، خودش کتابی به نام «بار دیگر عشقی ممنوع» چاپ کرد که درباره فشار تاریخی به همجنسگرایان و دفاع از حقوق آنهاست. گروه ها و مجلات فرهنگی ایرانی در خارج هم هر کدام به شکلی اخبار مجله هومان یا نامه های همجنسگرایان که برایشان ارسال می شد را چاپ می کردند، اما گروه های سیاسی ایرانی ابتدا با احتیاط برخورد کرده و فقط سکوت کردند، اما سال ها بعد متوجه شدند و برای اولین بار در تاریخ ایران یک گروه چپ بنام «راه کارگر»، اصل دفاع از همجنسگرایان را وارد برنامه خود کرد که این یک پیروزی بزرگی بود و مجله هومان هم مصاحبه ای با آنها ترتیب داد. بعد از آن سه-چهار گروه دیگر هم همین کار را کردند و امروز دیگر گروهی نیست که با همجنسگرایی مخالفت کند. حتی نیروهای مذهبی مسلمان دور و بر بنی صدر، رئیس جمهور سابق که در خارج هستند هم به شکلی آزادی جنسی را وارد برنامه خود کرده اند.

منظورتان این است که نیروهای ایرانی مخالف حکومت در خارج، نظر مثبتی به همجنسگرایان دارند و اگر به قدرت برسند به ما آزادی خواهند داد؟ مثلاً اجازه خواهند داد که انجمن یا سازمان مخصوص همجنسگرایان در کشور تشکیل شود یا خواهیم توانست کلوب خاص خودمان را داشته باشیم؟

خوب شما در ابتدای صحبت گفتید که زیاد وارد سیاست نشویم، اما من برای جواب دادن به سؤال شما



ناچارم تا حدودی وارد سیاست بشوم. نظر من این است که اگر این حکومت عوض شود، بدون شک بسیاری از مشکلاتی که همجنسگرایان امروز در کشور با آن مواجه هستند برطرف خواهد شد، از لغو قانون مجازات اسلامی گرفته تا شلاق و اعدام، تا بستن سایت های اینترنتی و...، اما مهمترین موضوع این است که در فردای روزی که این سختگیری های حکومتی از بین می روند، خود همجنسگرایان چه مقدار آمادگی بهره برداری از این آزادی به وجود آمده را خواهند داشت و این بستگی دارد به اینکه در شرایط فعلی، همجنسگرایان تا چه حد فرهنگ سازی کنند، خود را بشناسند و متشکل شوند (حتی به صورت نیمه علنی). ولی من شک ندارم که اگر این حکومت عوض شود، همجنسگرایان داخل خواهند توانست آزادانه هم تشکیل انجمن بدهند و هم کلوب خاص خود را داشته باشند.

## آیا اعضا و فعالان هومان بیشتر پسران و مردان همجنسگرا بودند یا زنان و دختران لزبین هم در آن نقش داشتند؟

همانطور که گفتم در اولین جلسه تشکیل هومان یک زن حضور داشت، بعدا تعداد بیشتری از زنان و دختران لزبین با هومان آشنا شدند و بچه ها واقعا تلاش کردند این خانم ها را قانع کنند که بیایند و در گروه مسئولیت به عهده بگیرند، ولی این تلاش به جایی نرسید. تنها یک دختر لزبین به مدت دو-سه سال، در بخش مالی گروه فعالیت زیادی داشت و خیلی کمک کرد و یک سالی هم در هیئت مدیره آن فعال بود، ولی این خانم که تا امروز هم با هم دوست هستیم، هیچ مطلب یا مقاله ای در مجله هومان ننوشت، حتی ترجمه هم نکرد و دلایلش را علاقه نداشتن عنوان می کرد.

## ولی گویا یکی از انتقادات وارد شده به هومان این بوده که به قول معروف مردسالار بوده و بیشتر درباره مردان و پسران گی می نوشته تا دختران و زنان لزبین؟

من توی مجله هومان نقشی نداشتم و هیچ مطلبی هم ننوشتم، ولی در ارتباط تقریبا نزدیکی با سردبیران و دست اندرکاران مجله قرار داشتم و این را صددرصد مطمئن هستم که بدون استثنا هر مطلبی درباره لزبین ها یا کلا زنان به مجله هومان می رسید، آن را چاپ می کردند. دلایلش هم این بود که می خواستند مجله و گروه را از صرفا گی بودن در بیاورند. من یادم هست که برای انجام مصاحبه با یک خانم لزبین چقدر بچه ها زور زدند ولی تا آخرش هم حاضر به مصاحبه نشد، خوب وقتی خود لزبین ها عقب می نشینند طبیعی است که مجله بیشتر مردانه می شود. به این دلیل من با مردسالار بودن هومان و مجله آن موافق نیستم، و علت اصلی را ضعف فعالیتی زنان و دختران لزبین می دانم. حالا گیریم که هومان مردسالار بود، خوب چرا خود زنان لزبین دور هم جمع نشدند و کاری نکردند؟ اینجاست که ضعف فعالیتی آنها روشن می شود. بد نیست بدانید که تقریبا همزمان با تشکیل گروه هومان، تعدادی از لزبین های ایرانی در ایالت کالیفرنیا در آمریکا گروهی بنام حاشا برای خود درست کردند، ولی چندان طولی نکشید که از هم پاشید ولی هیچوقت دلیل از هم پاشیدگی آن را اعلام نکردند.

یک چیز دیگر را هم دوست دارم اضافه کنم که شاید این یک اشکال کلی ما باشد. و آن این است که وقتی چند نفری دور هم جمع می شوند و سعی می کنند بر اساس اطلاعات نسبی خودشان کاری بکنند، طبیعی است که کارشان خالی از نقص و اشکال هم نباشد. ولی همینکه اراده کرده اند و زور می زنند و وقت می گذارند خودش کلی



ارزش دارد. حالا من نوعی گی یا لزبین، وقتی می بینم که حرکتی شروع شده، نباید از دور بنشینم و هی انتقاد کنم. باید بروم جلو بگویم حرکت شما درست است اما این ضعف و اشکال هم دارد و من یک گوشه کار را می گیرم که این ضعف که به نظر خودم عمده هست را رفع می کنم. بعضی از افراد متاسفانه اینکار را نمی کنند بلکه هی دورادور انتقاد می کنند و همین چند نفری که زور می زنند را هم دلسرد می کنند. در جایی خواندم که به مجله شما هم انتقاد شده بود و درست همان انتقادات وارده به هومان را به شما هم نسبت داده بودند. با خودم گفتم اینها باز سر و کله اشان پیدا شده تا افراد را دلسرد کنند. حالا همان افرادی که به هومان انتقاد می کردند، تا به حال چند مطلب درباره زنان و لزبین ها برای خود شما فرستاده اند که چاپ نکرده اید؟ چقدر مجله شما را معرفی کرده اند؟ هیچی. آیا ارزش مجله شما از فلان سایت ایرانی که یک مطلب نیم بند درباره مسئله جنسی نوشته کمتر است که به فلان و بهمان سایت غیر گی لینک می دهند، ولی به مجله شما نه؟ حالا مجله شما هم حتما بدون اشکال نیست، ولی همانطور که خودتان بهتر می دانید، توان و دانش و نیروی شما در همین حد است. آیا بهتر نیست که به جای دور نشستن و گفتن لنگش کن، افراد بیایند و یک گوشه کار مجله که فکر می کنند نقص دارد را بگیرند و کمبودها را رفع کنند؟ و یا با ارسال مطالب و ترجمه و... ضعف ها و کمبودها را جبران نمایند؟ ولی می بینید که نه، این دسته از افراد همان حرفه خودشان یعنی انتقاد از راه دور را ترجیح می دهند، ولی جای خوشحالی است که تعداد این افراد زیاد نیست. و من



**شرکت در جشن پراید همجنسگرایان سوئد در استکهلم و یک بار هم در پاریس، از جمله فعالیت های گروه بود.**

خوشحالم که بنا به صحبت خودتان در مورد مجله شما وضع بهتر است و لزبین ها به خصوص در تهران به همکاری با مجله رو آورده اند.

### **چطور شد که هومان به فعالیت هایش خاتمه داد؟**

این سؤال جواب طولانی لازم دارد و امیدوارم حوصله شنیدن داشته باشید، چون به نظر من مهم است که آیندگان این چیزها را بدانند.

از ابتدای فعالیت هومان، تنها چند نفر محدودی در اروپا فعالیت جدی داشتند، زور می زدند، تماس ها را برقرار می کردند، دنبال جمع آوری کمک مالی برای انتشار مجله بودند، خود مجله را سردبیری می کردند و مطلب می نوشتند و... خوب هر کسی بعد از یک مدت فعالیت خسته می شود و احتیاج به استراحت دارد یا دوست دارد که دیگران هم بیایند و مسئولیت قبول کنند. از طرف دیگر، دختر لزبینی که در شعبه هومان در آمریکا فعالیت می کرد و یک لزبین دیگر که دورادور با هومان تماس داشت، مرتب انتقاد می کردند که هومان مردانه هست و به زنان لزبین



توجه نمی کند. به همین دلیل در ماه اکتبر ۲۰۰۱ جلسه ای در آمریکا برگزار شد که دو نفر از بچه های اروپا هم در آن شرکت کردند. قبل از آن، تمام جلسات هومان در سوئد برگزار می شد. از صحبت های مقدماتی قبل از جلسه هم قرار بر این بود که همه چیز به عهده برگزارکنندگان جلسه در آمریکا واگذار شود، از جمله تصمیم گرفتند که جلسه باز باشد و هر کس می خواهد شرکت کند، ولی ذهنیت این بود که اینبار فرصت و امکانی فراهم شود تا لژیون ها که این همه شاکی بودند بیایند و خودشان آنطور که می خواهند تصمیمات و دستور جلسه را پیش ببرند.

از همان ابتدای جلسه، یکی از آن دخترانی که ادعا می کرد عضو هومان نیست ولی در کنار هومان هستش، این مسئله را مطرح کرد که کلا اسم هومان باید عوض شود و به جای اسم هومان (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران)، باید اسم گروه فراهنجارهای ایرانی را انتخاب کنیم یا چیزی شبیه این که دقیق یادم نیست. این باعث می شد که روی تاریخ ۱۲-۱۳ ساله هومان خط کشیده می شد. ولی از آنجا که هدف راضی کردن افراد و تشویق آنها به همکاری بود حاضرین قبول کردند که اسم پیشنهادی پذیرفته شود. بعد از آن همان دختر بلافاصله پیشنهاد داد که باید کل اساسنامه هومان را هم عوض کنیم و یک سری پیشنهادات هم آورده بود. این دو مسئله باعث بحث های زیادی شد و و به خصوص دو نفری که از اروپا رفته بودند با پیشنهاد تغییر اسم و اساسنامه مخالف بودند و بحث های مفصلی هم در گرفت. در وقت استراحت، یکی از بچه های (مرد) ساکن آمریکا گفت اساسنامه و اینکه چه چیزی در آن نوشته شود مهم نیست، مهم این است که افراد مسئولیت بگیرند و کار کنند و از آنجا که ما می خواهیم و دوست داریم که اینبار لژیون ها مسئولیت بیشتری بگیرند، پس بهتر است با اساسنامه و اسمی که خودشان پیشنهاد می کنند موافقت شود، چون در آن صورت برای گرفتن مسئولیت رغبت بیشتری هم خواهند داشت. در نتیجه تمام پیشنهادات آنها درباره اسم و اساسنامه پذیرفته شد. بعد نوبت انتخاب هیئت مدیره جدید رسید. وقتی افراد داشتند خود را کاندید می کردند یا دیگران را کاندید می کردند، یکی از حاضرین، همان دختری که خودش را عضو هومان نمی دانست و پیشنهاد تغییر اساسنامه و اسم هومان را هم داده بود، کاندید کرد ولی در کمال تعجب جواب داد که من عضو هومان نیستم و نمی خواهم در فعالیت های گروه شرکت مستقیم داشته باشم. این برخورد آب سردی بود که روی حاضرین ریخته شد. ای بابا، تو که این همه برای تغییر اسم و اساسنامه زور می زدی و همه هم به این دلیل قبول کردند که دیگه هومان به مردانه بودن متهم نشود، قبول کردند و حالا هم اسم و هم اساسنامه همان چیزی است که میخواستی، پس چرا نمی آیی مسئولیت بگیری؟ مگر قبلا نمی گفتید که هومان مردانه است پس چرا تو که لژیون هستی کاندید نمی شوی که هومان از مردانه بودن خارج شود؟ کلی بحث در این باره هم صورت گرفت ولی بی نتیجه بود. این چیزها هم باعث افسردگی و هم ناراحتی فعالان قبلی شد و بچه های اروپا گفتند ما مسئولیتی نخواهیم گرفت. با این اسم و اساسنامه جدید ما احساس غریبی می کنیم و چون بعد از سال ها فعالیت احتیاج به استراحت داریم و گروه نیازمند نیروهای تازه است، ما مسئولیتی نمی گیریم، اما به خاطر اهمیتی که برای بودن گروه قائل هستیم قول می دهیم که با افراد هیئت مدیره جدید هر گونه کمک و همکاری بکنیم. سرتان را درد نیآورم، در پایان کار چند نفر مسئولیت گرفتند که شامل سه زن و دو مرد می شد و آن دختری که خودش را عضو نمی دانست هم قول داد که کمک کند ولی بدون آنکه عضو هیئت مدیره باشد. که بعد از آن هیئت مدیره جدید که همه به جز یک نفر ساکن آمریکا بودند، تماس ها و فعالیت ها را ادامه ندادند. البته یادآوری کنم که آن خانمی که گفتم، شماره ۱۸ مجله هومان (آخرین شماره مجله) را در همان حول و حوش زمانی سردبیری کرد که در سخن



سردبیر باز هم یک سری انتقادات قدیمی به هومان و مردانه بودن و... تکرار کرد و بعد از آن دیگر شماره جدید چاپ نشد، چرا که هیئت مدیره جدید همانطور که گفتیم تماس ها را ادامه نداد. اما زمانی تیر خلاص به هومان شلیک شد که بعضی از بچه های مقیم آمریکا (از جمله همین خانمی که شماره ۱۸ را سردبیری کرد)، در آخر همان جلسه عنوان کردند که در هومان نباید به داخل ایران کار داشته باشیم و گروه هومان فقط باید به عنوان یک گروه خارجی در آمریکا و اروپا در کنار اقلیت های جنسی و گروه های زنان و صلح و حقوق بشر کار کند. در حالی که کلا فلسفه تشکیل هومان از همان ابتدا این بود که با جمع کردن همجنسگرایان ایرانی در خارج، انتشار مجله به زبان فارسی، زدن وب سایت فارسی و غیره، بتواند در داخل تاثیر بگذارد و به مرور با بچه های داخل تماس برقرار کند و فعالیت ها را در داخل به پیش ببرد و تمام فعالیت های قبلی هومان هم در همین مسیر بود، چون هدف نهایی هم همین بود که وضع همجنسگرایان در داخل کشور بهبود پیدا کند، وگرنه همجنسگرایی آمریکایی یا اروپایی خودش خیلی جلوتر از ماست و اگر من ایرانی مقیم اروپا به ایران کار نداشته باشم، دیگر چه لزومی هست که گروه ایرانی تشکیل بدهم یا با یک ایرانی مقیم آمریکا تماس بگیرم و با او همکاری کنم؟ خیلی راحت می توانم به عنوان یک شهروند یک کشور اروپایی در همین گروه های موجود در کشور محل سکونت وارد فعالیت شوم. و بچه های اروپا که این را دیدند، کلا از گروه کنار گرفتند و به این طریق هومان هم متلاشی شد.

### ولی هنوز هم یک سایتی به اسم هومان ال ای وجود دارد؟

من با هر سایت و وبلاگ و مجله ای که به شکلی به مسائل همجنسگرایان بپردازد موافقم، گیرم که کلی اشکال هم داشته باشد یعنی بودن را بر نبودن ترجیح می دهم، چون بهتر از هیچی است، اما دایر بودن سایتی به اسم هومان ال ای را واقعا توهین به گروه سابق هومان و اهداف آن می دانم و ایکاش فرد یا افراد پشت این سایت اسم سایت خودشان را عوض کنند و از اسم هومان سوء استفاده نکنند. چون هومانی دیگر وجود ندارد و هومان به بخشی از تاریخ گذشته فعالیت همجنسگرایان ایران تبدیل شده. این سایتی که به اسم هومان ال ای هستش در واقع از اسم و شهرت هومان سوء استفاده کرده و آن را بی جهت پشتوانه و اعتباری برای خود کرده اند. شما ببینید در این سایت چند مطلب جدید نوشته شده؟ تمام این سایت شامل چندین مقاله و مطلب هستش که چندین سال قبل نوشته شده اند؛ یعنی زمانی که سایت اصلی هومان در اروپا فعالیت می کرد در آن سایت قرار داشتند و وقتی هومان در اروپا کارش را تمام کرد، اینها بلافاصله همان مطالب را کپی کرده و در سایت خود گذاشتند و بعد از آن حتی یک مطلب جدید هم در سایت خود نوشته اند. شاید متوجه شده اید که اینها در سایت های خود مثلا سازمان پی جی ال او یا مجله شما یا وبلاگ های بچه های داخل را معرفی نمی کنند هم به نظر من یک بخش عمده آن به همین دلیل است که آنها اعلام کرده اند که کاری به ایران ندارند و این درست برعکس اهداف و فعالیت های هومان هست و به این دلیل هم معتقدم که اینها صرفا از اسم هومان سوءاستفاده کرده و می کنند.

### در مورد ساویز شفایی بگوئید گویا ایشان خیلی فعال بوده اند؟

طبق اطلاعاتی که من بعد از شروع همکاری ساویز با هومان بدست آوردم، ایشان در سال ۱۳۵۶ که در دانشگاه شیراز بوده، برای اولین بار گویا درباره همجنسگرایی در آن دانشگاه صحبت کرده ولی نه متن سخنرانی و نه



نوشته ایشان را ندیده ام. ساویز بعدا به آمریکا می رود و با گروه های مختلفی، از گروه های طرفدار صلح و محیط زیست گرفته تا گروه های طرفدار حقوق زنان، تا گروه های مدافع حقوق همجنسگرایان، فعالیت می کند. حدود سه سال بعد از شروع فعالیت هومان هم با ما تماس گرفت و یک تنه شعبه هومان در فلوریدای آمریکا را به وجود آورد و از منطقه کالیفرنیا که در واقع اولین شعبه هومان در آمریکا در آنجا شکل گرفت بسیار دور بود. ساویز یک امکان و توان بسیار خوبی برای هومان بود، به خصوص که علنی بود و از اینکه با مجلات و روزنامه ها مصاحبه کند و از او عکس بگیرند یا در کنفرانس ها به عنوان نماینده هومان شرکت کند هیچ واژه ای نداشت. خوبی دیگر ساویز علاقه و آشنایی او با ادبیات بود که در رساندن پیام همجنسگرایان از زبان خودش به او کمک می کرد. ساویز شماره ۱۴ مجله هومان را سردبیری کرد (سردبیری مجله هومان تا حدودی به صورت ادواری بود و سعی می شد که هر شماره را یک نفر سردبیری کند تا نظرات هر چه بیشتری مجال طرح شدن داشته باشند)، ساویز همچنین به عنوان نماینده هومان و به اتفاق مادرش در چهاردهمین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران در آمریکا شرکت کرد و سخنرانی جالبی هم ایراد نمود. مادرش هم به عنوان مادر یک همجنسگرا در همان کنفرانس سخنرانی کرد که دیدم شما متن سخنرانی مادر ساویز را در ویژه نامه «همجنسگرایی و خانواده»، به همراه شماره چهار ماه چاپ کرده بودید. ساویز شعر هم می گفت و گویا کتاب شعر هم بیرون داده ولی من ندیده ام. از اینها گذشته ساویز در نوشتن نامه و مطلب برای مجلات ایرانی غیر گی هم نسبتا فعال بود. ولی ساویز بیشتر تمایل داشت که دیگران را به شرکت در کارها و گرفتن مسئولیت تشویق کند. متاسفانه ساویز بیماری سرطان هم داشت و مسلما مبارزه با این بیماری خیلی از نیروی او را تحلیل می برد، که متاسفانه چند سال قبل هم بر اثر همین بیماری درگذشت. روانش شاد.

### در مورد فعالیت همجنسگرایان داخل کشور چه نظری دارید؟

شرایط همجنسگرایان داخل خیلی بهتر از سابق شده اما تا رسیدن به یک وضع ایده آل هنوز راه درازی در پیش است. اینترنت در آشنا شدن همجنسگرایان به مسائل و خواسته ها و احساس خودشان خیلی کمک کرده. تعدادی از دوستان وبلاگ دارند و... اما هنوز که هنوز است شاید بتوان گفت که درصد بالایی از همجنسگرایان به شناخت کافی از گرایش جنسی خود نرسیده اند ولی انتشار مجلات، وجود اینترنت و سایت های فارسی زبان همجنسگرایان این امیدواری را تقویت می کند که همجنسگرایان ایران در مسیر صحیحی کار می کنند و خواه ناخواه به آزادی خود دست خواهند یافت. هر چه تعداد بیشتری از دوستان وارد فعالیت شوند به همان نسبت رسیدن به آزادی هموارتر خواهد شد. مهم این است که هر کسی در حد خود کاری بکند. منظورم این است که احساس مسئولیت و عمل به آن خیلی مهم است، به نظر من هر چند که وبلاگ زدن و یا چاپ مجله در جای خودش ارزش دار و مفید است، اما تجربه همه جا این را به ما می گوید که بدون متشکل شدن همجنسگرایان و ایجاد گروه ها و سازمان خاص برای دفاع از حقوق خود، رسیدن به نتایج ملموس مشکل خواهد بود. هدف من نسخه پیچیدن نیست و دوستان داخل خود بهتر می دانند که چه می کنند و چه باید بکنند.

**با تشکر از صحبتها و اطلاعاتی که در اختیار ما گذاشتید. برایتان آروزی موفقیت می کنیم.**

ماها



## گی بودن یعنی چه؟

سلام.

ببخشید که مزاحم می شوم، ولی فکر می کنم که تنها کسی که می تواند به لطفی در حق من بکنه، شما هستید. می خوام معنی دقیق و کامل کلمه گی را بدونم و اینکه همجنسگراها چه جور آدمهایی هستند؟ آیا کسی که گی هست باید فقط به فکر سکس باشه و بس؟! یعنی زندگی یه فرد همجنسگرا، فقط به سکس ختم می شه؟ دیگه تحمل خواندن ایمیل هایی که به من می شه رو ندارم. نمی دونم چرا همه فقط به فکر سکس هستند؟ اگه برای شما امکان داره به این آقایونی که مجله رو می خونند بفرمائید که گی بودن فقط و فقط سکس نیست. آخه چه معنی داره که همه چی رو فقط در سکس بدونیم؟ مگه دوستی و عشق و علاقه و همدیگه رو درک کردن چه ایرادی داره که نباید به فکر این چیزها باشیم و فقط به سکس فکر کنیم؟ من سکس رو بی اهمیت نمی دونم، قبول دارم که این مسئله رو نمی شه نادیده گرفت، ولی دیگه این همه زیاده روی فکر نکنم درست باشه، من همه چیز رو سکس نمی دونم. نمی دونم، شاید من اشتباه می کنم و تصور نادرستی از گی بودن خودم دارم و بایستی همیشه به فکر سکس باشم؟! ولی مطمئن هستم که اینجوری که دیگران تصور می کنند، برداشت نادرستی از همجنسگرایی دارند. من ۳۵ سال دارم و در این مدت با خیلی ها صحبت کردم و ملاقات حضوری داشتم (چیزی حدود ۲۵۰ نفر)، ولی با کمال تاسف ۵ یا ۶ نفر مثل من فکر می کردند و بقیه فقط به خاطر سکس می خواستند با من باشند و یا صحبت کنند، جالبه، حتی برای صحبت کردن هم شرط اشون سکس بوده. (البته با کسانی که آگهی به مجله شما داده اند صحبت نکرده ام). متأسفانه همون ۵-۶ نفر هم جرات بودن با کسی را نداشتند، به خاطر وضعیت مملکت.

یه خواهش از شما داشتم، اگه من تصور غلط از گی بودن دارم لطف بفرمائید و راهنمایی کنید تا این اشتباه از هم اکنون برطرف بشه، (ولی می دونم که اشتباه نمی کنم). امیدوارم روزی برسد که همه همجنسگراها سوای از مسائل سکس و سن و شهر طرف مقابل، با هم یکی شوند و با کمک هم بتونند از حق خودشون دفاع کنند.

### ماها:

باور کن کاملاً می فهمیم که چه می گویی و دردت چیست، این صحنه ها را همه ما کم و بیش دیده ایم؛ چند جوان با لباس نیمه زنانه، آرایش کرده با هم می گویند و می خندند. از سر و کولشان می بارد که هموسکسوال هستند. دو سه نفر با قیافه کارگری دنبالشان افتاده، یکی از آنها می گوید: «بابا بیا بده دیگه. ما می خوام بکنیم.» و... یا نگاهی به این مجلات هفتگی و ماهانه بیندازید. کلی اطلاعات نیمه غلط و نیمه درست درباره «گی های ایرانی» به خوانندگان خود می دهند و...

همه اینها دال بر این دارند که هم نگاه جامعه به همجنسگرایان همچنان آغشته به سنت است، و هم خود همجنسگرایان به شناخت لازم از خود، احساس خود و حقوق خود نرسیده اند. مثلاً درست است که افراد ترانس





سکشوال یا ترانس وستایت وجود دارند، اما تعداد زیادی از همجنسگرایان به خاطر فرهنگ مردسالار و از آنجا که شناخت درستی از احساس خود ندارند، همین که متوجه احساس همجنسگرایی خود شدند، فوری به پوشیدن لباس زنانه و آرایش های آنچنانی رو می آورند، در حالی که ترانس وستایت نیستند، ولی از آنجا که فرهنگ جامعه اینطور وانمود می کند که اگر مردی به مردان دیگر گرایش داشته باشد پس مرد نیست و زن است، و این افکار در طول زمان جا افتاده اند، متأسفانه خود همجنسگرایان هم در دام آنها می افتند و در نتیجه همجنسگرایی خود را صرفاً به سکس با همجنس و پوشیدن لباس زنانه تقلیل می دهند. یا کسی که به قول خودش فاعل است، مشکلات و بی حقوقی همجنسگرایان را مشکلات خودش نمی داند و اصلاً خود را گی حساب نمی کند و...

فرد گی کسی است که به همجنس خود گرایش جنسی، احساسی و عاطفی دارد، از این احساس و نیاز خود شناخت کافی دارد، حق و حقوق خود را می شناسد و برای رسیدن به آزادی و برابری جنسی در جامعه با دیگر هم احساسان خود پیوند مبارزاتی می بندد، دست به فعالیت می زند و برای تغییر شرایط خود و ایجاد امکانات بهتر زندگی تلاش می کند. حال این فرد در سکس از چی خوشش می آید یا نمی آید، دیگر مسئله خودش و طرفش است. فرد گی از گی بودن خود خجل و شرمسار نیست، خود را تقصیرکار و یا بدهکار کسی نمی داند، اگر جامعه و حکومت حقوق او را نفی می کنند، می داند که مشکل از آنهاست نه از خودش. فرد گی همه چیز را در سکس خلاصه نمی کند و خیلی مسائل دیگر، اما چنین گی هایی متأسفانه در کشور ما نایاب هستند و تعدادشان خیلی کم.

با این همه یک چیز مسلم است و آن اینکه همجنسگراها دارند از پستوهای خود بیرون می زنند ولی تا رسیدن به وضع ایده آل، ما راه درازی در پیش داریم. در چنین شرایطی وظیفه ما و شما و همه کسانی که توان و امکان کار دارند این است که در روشن کردن مسائل، هم برای همجنسگرایان و هم برای جامعه و وسایل ارتباط جمعی بکوشیم. به جای دوری گرفتن از این افراد، بهتر است که با آنها تماس بگیریم، نشریات و مجلات و سایت های معتبر را به آنها معرفی کنیم و کمک کنیم که اگر نه همه، حداقل بخشی از آنان به شناخت درستی از جنسیت، نیازها و

**تعداد زیادی از همجنسگرایان به خاطر فرهنگ مردسالار و از آنجا که شناخت درستی از احساس خود ندارند، همین که متوجه احساس همجنسگرایی خود شدند، فوری به پوشیدن لباس زنانه یا آرایش های آنچنانی رو می آورند، در حالی که ترانس وستایت نیستند، ولی از آنجا که فرهنگ جامعه اینطور وانمود می کند که اگر مردی به مردان دیگر گرایش داشته باشد پس مرد نیست و زن است، متأسفانه خود همجنسگرایان هم در دام آنها می افتند و در نتیجه همجنسگرایی خود را صرفاً به سکس با همجنس و پوشیدن لباس زنانه تقلیل می دهند.**

حقوق خود دست یابند. این افراد توان این را دارند که بیاموزند و حتی پیشگام مبارزات حقوق همجنسگرایان شوند، به شرطی که ما و شما آنها را طرد نکنیم، اما از آنجا که چند نفر دیگر از دوستان هم همین مسئله را مطرح کرده اند، بگذار یک خورده مسئله را بازتر کنیم.

این مشکلی که شما مطرح کرده اید، مختص ایران ما نیست؛ همه جا وجود دارد. تعداد همجنسگرایانی که در چت روم ها هستند، خیلی بیشتر از تعداد همجنسگرایانی است که در مجلات گی/لزبین کار می کنند، یا در تظاهرات



برای حقوق همجنسگرایان شرکت می کنند. اگر در سایت های همجنسگرایان غربی هم دقت کرده باشی، می توان این را متوجه شد که بعضی ها خود را گی و بعضی ها خود را هموسکشوال می خوانند. هر چند که معنی هر دو اینها یکی است، اما کسانی که بر اینگونه تقسیم بندی تاکید می کنند، می خواهند تفاوت رفتاری و عملکردی افراد را نشان دهند. به عبارتی هموسکشوال را برای کسی بکار می برند که فقط به جنس موافق گرایش دارد و رابطه برقرار می کند، اما هیچ انگیزه و تمایلی برای شرکت در تلاش ها و فعالیت ها در راه حقوق همجنسگرایان ندارد. چنین اشخاصی فقط و فقط از ثمره تلاش ها، کوشش ها، زحمات و خون دل خوردن های دیگران استفاده می کنند. یعنی اگر تظاهراتی یا حرکت اعتراضی برای حقوق همجنسگرایان باشد، اینگونه افراد اصلا خبردار نمی شوند، چه برسد به اینکه بخواهند شرکت هم بکنند. اگر گروهی برای مبارزه تشکیل شود، اینها حاضر به شرکت و همکاری نیستند. حتی اگر امکانش را داشته باشند و موقعیت برایشان فراهم باشد، خود کلویی یا گروهی درست نمی کنند، اما همینکه چنین کلویی شکل گرفت از آن استفاده می کنند. یا اگر پلیس همجنسگرایی را دستگیر کند آنها کک اشان هم نمی گزد، اما وقتی خود دچار مشکل می شوند، این فعالین حقوق همجنسگرایان و به قولی گی ها هستند که به حمایت از آنها برمی خیزند. اینگونه افراد همه جا و در همه لایه های اجتماع پیدا می شوند و کلا ربطی هم به همجنسگرا بودن ندارد. برایت مثال بزنیم؛ عده ای برای دمکراسی و آزادی مملکت و همین مردم تلاش می کنند، به زندان می روند، اعتصاب غذا می کنند، تظاهرات ترتیب می دهند و...، اما مگر چه تعدادی از مردم از همین ها که برای حقوق اشان زور می زنند حمایت می کنند یا وارد عمل می شوند؟ سانسور کردن اینترنت به ضرر همه است، ولی مگر چه تعداد از آنهايي که به اینترنت دسترسی دارند و سانسور باعث محدود شدن آنها شده، دست به اعتراض زده اند؟ و خیلی نمونه های دیگر. برگردیم به خود ما همجنسگرایان؛ اگر یادت باشد در اولین شماره ماها مصاحبه ای داشتیم با جک نیکلز که خود یکی از اولین فعالان حقوق همجنسگرایان آمریکا بوده و هست. یکی از سوال و جواب های مصاحبه این بود:

**«ماها: معروفه که جلب همجنسگرایان به شرکت در مبارزه برای حقوق**

**اجتماعی/شهروندی و مدنی خودشان کار سختی است، دلیل این امر را چه میدانی و گروه های همجنسگرایان آمریکا برای جلب فعالین جدید چگونه عمل می کنند؟**

**جک: توده ها در هر کشوری، معمولاً زمانی درگیر می شوند که دعوا پایان یافته و پیروزی حاصل شده است. وقتی موفقیت کسب شد و تحولات به چشم آمدند، آنوقت است که آنها با عجله خود را به ردیف اول صف می رسانند. اما در روزهای مبارزه تنها گروه کوچکی متشکل از چند نفر افراد از خودگذشته، عاقل، آگاه، برجسته و نترس هستند که در مقابل چنگ اندازان به فرهنگ جنسی، (بخوان خرافاتی های مذهبی و سیاسیون آنها) قد علم کرده و مقاومت می کنند.»**

همین جواب خیلی چیزها را توضیح می دهد. این هم یادمان باشد که صرف همجنسگرا بودن به معنی بی غل و غش و صاف و خوب بودن فرد نیست. ما همجنسگرایان تنها در یک چیز با هم مشترکیم و آن گرایش جنسی/عاطفی به همجنس است، و گرنه در میان همجنسگرایان، انسان های قاتل، دزد، الکی خوش و... کم نیستند. همانطور که در بین غیر همجنسگراها هم اینگونه افراد فراوانند. ولی این مسئله ربطی به گرایش جنسی فرد ندارد. نکته مهم دیگر اینکه نباید فرهنگ و ارزش های تحمیلی صورت گرفته بر علیه همجنسگرایان در طول قرن ها را از یاد ببریم. جامعه، حکومت و فرهنگ اجتماعی قرن ها است که وجود ما را نفی کرده، عشق و احساس ما را بیمارگونه



تعریف کرده، به زور ما را وادار به ازدواج با جنس مخالف کرده و... و همجنسگرایان به ناچار به روابط جنسی کوتاه مدت، در پارکی یا گوشه خلوتی، بدون دادن نام و نشانی به هم (از ترس) وادار شده اند. پس نباید توقع داشته باشیم که فرهنگ چند قری با خواندن چند مطلب درباره همجنسگرایی در یک سایت اینترنتی یا یک مجله به این زودی عوض شود، به خصوص که کماکان طبق قانون حاکم، هنوز روابط جنسی ما را با اعدام جواب می دهند، به خصوص که خیلی از ماها هنوز جرات اعتراف به همجنسگرایی خود را نداریم. گفتن اینها بدان معنا نیست که کسانی که در پارک ها و... به دنبال روابط لحظه ای هستند آدم های بی فرهنگی هستند، یا ارزش کسانی که اینکار را نمی کنند بیشتر است، به هیچ وجه چنین منظوری نداریم. تقریباً با اطمینان می توان گفت که هر گی ای در عمرش حداقل چندین بار به اینگونه جاها سر زده و این در همه جا به عنوان بخشی از فرهنگ سکسی همجنسگرایان مرد جا افتاده است. ما در شماره های قبل هم در پاسخ به نامه های دوستان از زوایای دیگری به این مسئله پرداخته ایم، از جمله به تفاوت جنسیت مردان و زنان، که پیشنهاد می کنیم حتما بخوانی تا این جواب ما به سئوالت کامل شود.

اگر شما به دقت به افراد غیر همجنسگرا نگاه کنید، متوجه خواهید شد که بحران جنسی و رفتارهای «هنجار ناپسند» به شدت در آنها هم رواج دارد. یکی از دلایل آن سرکوب جنسی ۲۶ ساله گذشته است.

فقط یک موضوع ظریف یادمان نرود و آن محکوم نکردن دیگران است. اگر کسی می خواهد فقط سکس داشته باشد (و چنین افرادی را هم پیدا کند) و کاری به چیز دیگری نداشته باشد، این حق اوست و نباید محکومش کرد. محکوم کردن و نسخه پیچیدن کار روزانه ما ایرانیان است. وقتش رسیده که در عوض، به درک کردن و احترام به دیگران در چارچوب آزادی فردی خودشان هم اهمیت دهیم.

اما مطمئن هستیم که اگر همین افراد مورد نظر شما، با مجلات و سایت های جدی آشنا شوند، حداقل بخشی از آنها خواهند توانست ضمن پرداختن به روابط جنسی خود، نیروی خود را نیز در خدمت جنبش همجنسگرایان کشور قرار نهند. پس سعی کنیم اینگونه مجلات و سایت ها را به این افراد هم معرفی کنیم. حتما می دانید که بعضی از پارک ها، سینماها و... به پاتوق همجنسگرایان در شهرهای مختلف تبدیل شده اند. چند نفر از ما سعی کرده ایم که در حد امکان در معرفی مجلات و سایت های خوب به این افراد کمک کنیم؟ یک بار با یکی از این افراد ملاقاتی صورت گرفت، آن هم در پارک و برای درک اینکه چه می خواهد، صحبت از زنان لژیون شد. باور کنید طرف معنی لژیون را نمی دانست. اما همین فرد امروز در شرایط خیلی بهتری قرار دارد و صد البته خواننده ماها هم هست.

با این همه مشکل اصلی نداشتن این امکان است که همجنسگرایان در کشور آزادانه بتوانند سازمان ها، مجلات، کلوب ها، دسته ها و گروه های خاص خود را به وجود آورند. اگر چنین امکانی باشد، آنوقت امکان اینکه هر کسی بنا بر سلیقه خودش در حلقه دوستان هم فکر و هم اندیش قرار بگیرد بیشتر می شود. آنچه که بیش از هر زمانی ما همجنسگرایان به آن نیاز داریم این است که افراد خوش فکر، آگاه و با اراده سعی کنند در حد توان خود گروه و محفلی از همجنسگرایان به وجود آورند، با هم مطالعه کنند، بحث نمایند، به درد دل های هم گوش دهند، تبادل نظر کنند، درباره مشکلات با هم همفکری کنند، پشتیبان هم باشند، اگر امکانش را داشته باشند نشریه ای منتشر کنند و... و کم کم این گونه محافل با هم ارتباط برقرار کرده و خود را گسترش دهند. اینکار یعنی کمک به تربیت افرادی که بتوانند به عنوان رهبران و نمایندگان آگاه جامعه همجنسگرایان کشور قد علم کنند.

موفق باشی.



## ایلگا را بهتر بشناسیم...

و از این امکان جهانی استفاده کنیم



مصاحبه ماها با Patricia Curzi

مسئول و سخنگوی پروژه زنان ایلگا

ILGA<sup>۱</sup> یک فدراسیون بین المللی متشکل از سازمان ها و گروه های محلی و ملی همجنسگرایان است و برای آزادی و برابری جنسی و احقاق حقوق اجتماعی- مدنی همجنسگرایان در سطح جهانی مبارزه می کند. انجمن ایلگا در سال ۱۹۷۸ میلادی در انگلستان تاسیس شد، اما امروز مقر آن در شهر ژنو در کشور بلژیک قرار دارد. ۴۰۰ سازمان و گروه متعلق به همجنسگرایان از ۹۰ کشور جهان در این فدراسیون عضویت دارند. از منطقه خاورمیانه، تنها سازمان های همجنسگرایان چهار کشور اسرائیل، لبنان، پاکستان و

ترکیه در ایلگا عضویت دارند. از ژانویه امسال (۲۰۰۵ میلادی)، پروژه «زنان» ایلگا با هدف آگاهی رسانی و برجسته کردن مسائل و حقوق زنان لژیون فعالیت خود را در سطح جهان آغاز کرد. برای معرفی بهتر ایلگا به عنوان یک سازمان جهانی مدافع حقوق همجنسگرایان، ما با خانم Patricia Curzi (باتریشیا کورزی)، مسئول و سخنگوی پروژه زنان ایلگا، یک گفتگوی اینترنتی انجام دادیم.

**شما یک لژیون فعال در انجمن ایلگا هستید. لطفا کمی از خودتان برایمان بگویید و اینکه**

**چطور شد که به فعالیت در این سازمان علاقمند شدید؟**

من اصلیت ایتالیایی دارم، اما ۲۰ سال است که در بلژیک زندگی می کنم. من یک فعال قدیمی و کهنه کار هستم. قبلا در یک سازمان ضد راسیستی در اروپا فعال بودم و همچنین به مدت ده سال به عنوان نماینده ایلگا در سازمان عفو بین الملل در بلژیک فعالیت داشته ام. قبل از شروع همکاری با ایلگا به مدت ۱۵ سال به عنوان مترجم امور اقتصادی و بعدا به عنوان نماینده یک شرکت ماشین سازی و بالاخره به عنوان مسئول حسابداری یک بانک بین المللی کار کرده ام. بعد از آن تصمیم گرفتم که کلا جهت زندگی ام را عوض کنم و به دنبال کاری بگردم که با ارزش های فردی خودم همخوانی داشته باشد. به این دلیل مجددا در بخش اداری یک سازمان ضد راسیستی اروپا مشغول کار شدم تا اینکه آگهی ایلگا برای شروع پروژه زنان را دیدم و بلافاصله برای گرفتن این مسئولیت تقاضا



دادم. من می‌خواهم تجربیات همه سال‌های کاری و فعالیت‌های داوطلبانه خودم را در خدمت ایلگا و جنبش جهانی همجنسگرایان قرار دهم.

## ایلگا در کدام اشکال و روش‌ها از سازمان‌ها و گروه‌های همجنسگرایان کشورهای مختلف حمایت می‌کند؟

هدف ایلگا، برابری حقوقی لژیون‌ها، گی‌ها، بایسکشوالها و ترانس‌سکشوالها است و رهایی از سرکوب و تبعیض و بی‌عدالتی در همه اشکال آن. ایلگا به روش‌های مختلفی از جمله وارد کردن فشار به دولت‌های کشورهای مختلف و جلب توجه افکار عمومی در جهان به وضعیت همجنسگرایان در فلان یا بهمان کشور، تلاش می‌کند دولت‌ها را به رعایت حقوق همجنسگرایان وادار کند. برای مثال چند هفته پیش دولت لهستان از برگزاری تظاهرات و جشن‌های همجنسگرایان آن کشور جلوگیری کرد اما با دخالت ایلگا و فشارهای بین‌المللی دولت لهستان عقب‌نشینی کرد و همجنسگرایان لهستانی توانستند جشن خود را طبق برنامه برگزار کنند. ما همچنین در تماس نزدیک و گسترده‌ای با ارگان‌ها و مؤسسات مختلف اتحادیه اروپا، سازمان ملل و دیگر ارگان‌های بین‌المللی هستیم و تلاش می‌کنیم تا این ارگان‌های مختلف موضوع مبارزه با تبعیضات و سرکوب همجنسگرایان را وارد برنامه خود کنند.

## کلاس‌های سازمانها و ارگان‌های مختلف بین‌المللی تا چه اندازه ایلگا را به رسمیت می‌شناسند؟

ما هم در سازمان ملل و هم در سازمان بهداشت جهانی فعالانه حضور داریم و تلاش می‌کنیم که موضوع حقوق همجنسگرایان به فراموشی سپرده نشود، به خصوص در درون سازمان‌هایی که به امر حقوق بشر می‌پردازند. سالهاست ایلگا در درون سازمان ملل تلاش می‌کند که مسئله سرکوب همجنسگرایان به عنوان نقض حقوق بشر به رسمیت شناخته شود. در مورد حذف همجنسگرایی از لیست بیماری‌های سازمان بهداشت جهانی، ایلگا فعالیت‌های پرثمر زیادی داشت. امروز هم ما با سازمان بهداشت جهانی در مسئله مبارزه با ایدز همکاری نزدیکی داریم.

## ارتباط ایلگا با سازمان‌ها و تشکیلات همجنسگرایان در مناطق مختلف جهان چگونه

### است؟ آیا سازمان‌های همجنسگرایان خاورمیانه هم عضو ایلگا هستند؟

سازمان‌ها و گروه‌های همجنسگرایان کشورهای مختلف و از تمام قاره‌ها به طور مرتب با ایلگا تماس می‌گیرند و در مورد مسائل مختلف مشورت می‌کنند. از جمله اگر در سطح کشوری مشکلی برایشان پیش بیاید و احتیاج به کمک و حمایت جهانی دارند یا بخواهند یک کارزار جهانی برای دفاع از حقوق آنها توسط ایلگا هدایت شود. البته اقدامات ما زمانی نتیجه می‌دهند که در خود همان کشور افراد و سازمان‌ها یا گروهی باشد که حاضر شود قدم جلو گذاشته و اقداماتی را انجام دهد، نه اینکه کسی در آنجا طرف ما نباشد. ایلگا همچنین سعی می‌کند از طریق اعضای محلی و یا منطقه‌ای خود با گروه‌های همجنسگرایان تماس برقرار کند. ایلگا فعالیت‌های خود را به شش منطقه جغرافیایی تقسیم کرده که شامل آمریکای شمالی، آمریکای لاتین، اروپا، آسیا و منطقه استرالیا-اقیانوسیه می‌باشد. در حال حاضر تنها چهار سازمان و گروه از منطقه خاورمیانه عضو ایلگا هستند که شامل اسرائیل، ترکیه، لبنان و پاکستان



می شود ولی ما هویت اعضای پاکستانی خود را نمی توانیم علنی کنیم، چون ممکن است برایشان دردسر درست کند. ایلگا برای خود منطقه خاورمیانه شعبه فعالی ندارد و این منطقه را جزئی از بخش آسیایی فعالیت های خود به حساب می آورد، ولی ما به دقت اوضاع همجنسگرایان کشورهای خاورمیانه را زیر نظر داریم و در مجله خود بخش ثابتی را به این منطقه اختصاص داده ایم. ما با گروه «حلم» که گروه لبنانی عضو ایلگا است رابطه خیلی نزدیکی داریم و لبنان اولین کشور عربی است که گروه همجنسگرایان را به رسمیت شناخته است. ما امیدواریم که وضعیت همجنسگرایان دیگر کشورهای خاورمیانه، از جمله ایران دچار تحول و بهبود جدی شود و ما بتوانیم اعضای بیشتری از این منطقه را در کنار خود داشته باشیم. ایلگا هر دو سال یکبار کنفرانس جهانی خود را برگزار می کند، اما هر شش منطقه جغرافیایی ایلگا به طور سالانه کنفرانس منطقه ای خود را برگزار می کنند. کنفرانس منطقه آسیایی ایلگا امسال در کشور فلیپین برگزار می شود، اما برای شرکت در کنفرانس منطقه ای حتما باید عضو ایلگا باشید تا بتوانید دعوتنامه دریافت کنید و از حق رای برخوردار شوید. سازمان ها و گروه های همجنسگرایان هر منطقه که سالانه در کنفرانس منطقه ای خود شرکت می کنند، با تبادل تجارب و یادگیری از هم و حمایت متقابل، به تقویت همدیگر و گسترش امکانات و توانایی های خود دست می یابند. آنها همچنین نمایندگان منطقه ای خود برای سازمان سراسری ایلگا (سازمان مادر) را هم انتخاب می کنند. برای اطلاع از برنامه کنفرانس منطقه آسیایی ایلگا شما می توانید به بخش آسیایی سایت سازمان مراجعه کنید. (<http://www.ilga.org/asia>)

## شروط عضویت در ایلگا کدام ها هستند؟ آیا کسی به صورت فردی هم می تواند عضو

### ایلگا شود؟

شرط عضویت در ایلگا این است که گروه یا انجمن یا سازمان مورد نظر برای برابری حقوق همجنسگرایان و بایسکشوالها و ترانس سکشوالها مبارزه کند و اهداف و برنامه های ایلگا را قبول کرده باشد، از جمله مبارزه با تبعیض و بی حقوقی همجنسگرایان و تلاش برای رهایی آنان از هر گونه سرکوب و تبعیض، و تلاش برای تقویت حقوق بشر در سطح ملی و بین المللی. افراد به صورت شخصی هم می توانند عضو ایلگا شوند، اما اگر همین افراد بتوانند با هم تماس گرفته و یک گروه یا تشکیلات منسجمی درست کنند و تقاضای عضویت دهند، مسلما بهتر خواهند توانست برای حقوق خود و دیگر همجنسگرایان هموطن خود فعالیت کنند ولی اگر این امکان را ندارند به صورت فردی هم می توانند عضو شوند.

## در کشورهای مشابه ایران که سیستم کارتهای اعتباری هنوز جا نیفتاده و پرداخت از

### طریق اینترنت هنوز تا حدودی مشکل است یا افراد کمتر امکان مسافرت و شرکت در کنفرانس

### ها را دارند، ایلگا چه تدابیری برای دور زدن این مشکلات اندیشیده است؟

ایلگا انواع روش های پرداخت حق عضویت را می پذیرد و خود را تنها به یک روش مقید نکرده است. اما پرداخت حق عضویت مهم است، چرا که تعهد گروه یا فرد مورد نظر را می رساند، اما مهمتر از آن با هم بودن و مبارزه و تلاش مشترک برای اهداف مشترک و مورد توافق؛ یعنی برابری حقوق اجتماعی - مدنی همجنسگرایان با بقیه افراد جامعه است. ما اخیرا هزینه حق عضویت برای سازمان های متعلق به کشورهای در حال رشد را به ۲۰ یورو



تقلیل داده ایم و در مورد شرکت در کنفرانس های منطقه ای ایلگا، اگر افراد یا نمایندگان گروه عضو ایلگا امکان مالی ندارند، می توانند از ایلگا درخواست کمک هزینه مسافرت بکنند. یا اینکه از طریق کسانی که امکان شرکت دارند، رای و کالتی بدهند.

## آیا ایلگا یک بخش جداگانه مخصوص زنان لژیون دارد؟ و یا در کنفرانس های خود سمینارها و جلسات مخصوص لژیون ها برگزار می کند؟

ایلگا دارای دو دبیر کل می باشد که یک زن لژیون و یک مرد گی هستند. و این جزء اساسنامه ایلگا هم هست. علاوه بر آن یکی از اصول اساسنامه ای ایلگا، تلاش برای ترفیع موقعیت زنان و تشویق به برابری جنسی هر دو جنس است. نقش و وظیفه من به عنوان مسئول پروژه زنان در ایلگا برجسته کردن و هدایت شرکت زنان لژیون و بایسکشوال و ترانس جندر در سازمان ایلگا و دیگر سازمان های جهانی است. در کنفرانس های ایلگا مسائل زنان جایگاه خاصی دارند اما سمینار و یا جلسات جداگانه برگزار نمی شود.

## بعضی از لژیون ها از گروه ها و تشکیلات همجنسگرایان فاصله می گیرند و بیشتر جذب جنبش عام زنان می شوند، حتی اگر جنبش عام زنان حقوق همجنسگرایان و از جمله حقوق لژیون ها را به رسمیت نشناسد و تمایلی به طرح آن نداشته باشد. شما به عنوان یک لژیون فعال در سازمان جهانی همجنسگرایان در اینباره چه نظری دارید؟

ما ایمان داریم که شما همجنسگرایان ایران این توان و اراده را دارید که شبکه ها و گروه ها و تشکیلات خاص خود را به وجود آورده و به سازمان های جهانی همجنسگرایان پیوند بزنید. این باعث انتشار اخبار و اطلاعات درباره شما و وضعیتتان می شود و جهان از وجود شما آگاه خواهد شد و همه خواهند فهمید که شما در شرایط سخت و دشوار امروز که جامعه اتان با آن مواجه است، بیکار ننشسته اید، بلکه آگاهانه برای در دست گرفتن سرنوشت خود در تلاش و کوشش هستید.

زنان و دختران لژیون، هم در جنبش و تشکیلات همجنسگرایان فعالیت می کنند و هم در جنبش عام فمینیستی زنان نقش فعالی داشته و دارند. هر دو اینها به عنوان جزئی از تلاش جهانی برای مقابله با تبعیض و نابرابری بر اساس گرایش جنسی و هویت جنسی انسانها است. بسیاری از لژیون های دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی، نه از طرف جنبش زنان و نه از طرف جنبش همجنسگرایان به رسمیت شناخته نشدند. حتی امروز هم لژیون ها بیش از هر گروه دیگری

در جامعه به حاشیه رانده شده اند و از تبعیض و بی حقوقی رنج می برند. به اعتقاد من ما لژیون ها توان پرداخت چنین هزینه ای را نداریم که مبارزات خود را فقط به یک عرصه، جنبش فمینیستی یا جنبش همجنسگرایان، محدود کنیم. بلکه ما باید در هر دو جبهه حضور فعال داشته باشیم و خود را از حاشیه ای بودن خود بدر آوریم.

برابری حقوقی همجنسگرایان، همانقدر مسئله لژیون هاست که مسئله گی ها، اما تاریخا



## که نگاه کنیم متوجه می شویم که لزبین ها در شروع مبارزه نسبت به مردان همجنسگرا تاخیر داشته اند. چرا؟

زنان لزبین از دو جهت تحت فشار و سرکوب هستند؛ از یک طرف به عنوان زن تحت همان فشاری هستند که جامعه و فرهنگ مرد سالار به همه زنان وارد می کند و از طرف دیگر لزبین ها به دلیل گرایش جنسی خود تحت همان فشاری هستند که جامعه و فرهنگ آن متوجه کل همجنسگرایان می کند. در حالی که مردان همجنسگرا باید خود را فقط از یک زنجیر خلاص کنند، لزبین ها باید همزمان دو زنجیر را از پای خود باز کنند و مسلما رها شدن از دو زنجیری که انسان را به اسارت گرفته سخت تر از رها شدن از یک زنجیر است. مردان همجنسگرا و کلا سازمان ها و تشکلات همجنسگرایان باید به این مسئله توجه کنند و بدانند که بدون برابری حقوقی زن و مرد و بدون رعایت حقوق لزبین ها (از جمله در درون تشکلات همجنسگرایان)، صحبت از آزادی و رهایی و حقوق بی معنی است.

## برای همجنسگرایان کشوری مثل ایران که همجنسگرایی در آن ممنوع است شما چه راه حلی را برای همجنسگرایان پیشنهاد می کنید تا بتوانند حاکمان را به برسمیت شناختن حقوق خود وادارند؟

پیشنهاد من این است که افراد دور هم جمع شده و سازمان ها و گروه های خاص خود را به وجود آورند و بعد این گروه ها به هم ملحق شده و تشکیلات وسیع تری را به وجود آورند. پیشنهاد دیگر من این است که با سازمان های مشابه در کشورهای دیگر و در سطح جهان تماس بگیرند که از این طریق خواهند توانست صدای خود را به گوش جهان برسانند. اخبار دستگیری ها یا سرکوب را به بیرون درز دهند و از سازمان های جهانی درخواست کمک کنند. همچنین می توانند عضو ایلگا شوند و خود را به ۴۰۰ گروه از ۹۰ کشور مختلف پیوند بزنند و از این طریق ما خواهیم توانست به پخش اخبار و گزارشات در سطح جهانی کمک کنیم و از آن طریق حمایت و همبستگی بین المللی را برای آنها تدارک ببینیم. این باعث وارد کردن فشار به سرکوب کنندگان حقوق همجنسگرایان در درون کشور می شود، چون حاکمان متوجه خواهند شد که با افکار عمومی جهان سروکار دارند و نمی توانند آن را نادیده بگیرند. در نتیجه مجبورند تا حدودی حقوق بشر و حقوق همجنسگرایان را رعایت کنند. این به نوبه خود باعث می شود که سازمان ها و فعالان حقوق همجنسگرایان در کشور اعتماد به نفس پیدا کرده و راحت تر بتوانند مبارزات خود را به پیش ببرند. ایلگا به طور مرتب با دولت های مختلف تماس گرفته و از آنها می خواهد که حقوق همجنسگرایان را رعایت کنند. علاوه بر آن ما با سازمان ها و ارگانهای مختلف اتحادیه اروپا و سازمان ملل به طور مرتب تماس گرفته و از آنها می خواهیم که در روابط خود با کشورها و دولت های مختلف از آنها بخواهند که حقوق همجنسگرایان کشور خود را به رسمیت بشناسند. عضویت در ایلگا و کسب حق رای به شما امکان انتخاب نماینده می دهد، نماینده ای که در طرح مسائل شما و رساندن صدای اعتراضتان به گوش جهانیان تاثیر زیادی خواهد داشت.

## با تشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید، اگر صحبتی یا حرفی برای زنان لزبین و مردان گی ایران دارید بفرمائید.

ایران کشور خیلی به خصوصی است و از این توان برخوردار است که حقوق زنان و همجنسگرایان را تا حدود





زیادی بهبود بخشد. با ۶۴ درصد دانشجویان دختر، شما بالاترین درصد زنان تحصیلکرده در خاورمیانه را دارید. خانم شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل و فعال در امر حقوق بشر، دموکراسی و به خصوص حقوق زنان و کودکان در سطح جهانی چهره معروفی است. در عین حال این را هم می دانیم که انتخاب یک رئیس جمهور شدیداً محافظه کار و سنتی در انتخابات اخیر کشورتان وضع را بسیار مشکل می کند. ما به توان، نیرو و اراده شما در مبارزه برای آزادی و برابری حقوقی باور داریم. ما ایمان داریم که شما همجنسگرایان ایران این توان و اراده را دارید که شبکه ها و گروه ها و تشکیلات خاص خود را به وجود آورده و به سازمان های جهانی همجنسگرایان پیوند بزنید. این باعث انتشار اخبار و اطلاعات درباره شما و وضعیتتان می شود و جهان از وجود شما آگاه خواهد شد و همه خواهند فهمید که شما در شرایط سخت و دشوار امروز که جامعه اتان با آن مواجه است، بیکار ننشسته اید، بلکه آگاهانه برای در دست گرفتن سرنوشت خود در تلاش و کوشش هستید.

**ایلگا (ILGA)، انجمن بین المللی گمی و لزبین، در صدد است تا گزارشی در مورد سلامت زنان لزبین و بایسکشوال تهیه نماید. متن اطلاعیه ILGA در این رابطه به شرح زیر است:**

### سلامت زنان لزبین و بایسکشوال

#### نگرانی های مشترک و مسائل محلی

ما مایلیم تا ابتکارات مثبت انجام شده در زمینه های فوق را در سطح جهانی برجسته نماییم. جستجوی ما در زمینه اطلاعات مربوط به مبارزات پیشگیرانه، سمینارهای آموزشی، مطالعات انجام شده، نشریات، مقالات، جزوات، کارت پستال، فیلم های ویدئویی و یا هر چیز دیگری که توسط سازمان شما یا سازمان دیگری که می شناسید و تهیه و منتشر شده است می باشد. موارد برگزیده شده همراه با نام سازمان تهیه کننده آنها در گزارش ما به چاپ خواهد رسید. ما از عکس هایی که موارد فوق را نشان دهند استقبال می کنیم. گزارش تهیه شده ی نهایی به سازمان های لزبین و بایسکشوال ارسال شده و همچنین در اختیار سازمان های LGBT (لزبین، گمی، بایسکشوال، ترانس سکشوال)، و سازمان های زنان که با سلامت زنان لزبین و بایسکشوال در ارتباط اند قرار خواهد گرفت. لطفا در صورت امکان مطالب خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایید:

Women's Project Officer  
ILGA asbl - International Lesbian and Gay Association  
Avenue des Villas 34 , 1060 Brussels  
Tel/Fax: +32 (0)2 502 24 71  
Email: [patriciacurzi@ilga.org](mailto:patriciacurzi@ilga.org)  
Website: <http://www.ilga.org>

پانوشت ها:

۱. The International Lesbian and Gay Association
- شماره ۱۱۸ مجله ایلگا بزبان انگلیسی و به صورت پی دی اف را می توانید از این آدرس بگیرید:  
<http://www.ilga.org/campaigning/CampaigningSummer05.pdf>



## والدین همجنسگرا

تا به حال در سینمای هالیوود و سایر کشورها، فیلم و سریال‌های زیادی در مورد گی و لزبین‌ها ساخته شده است که اکثر آنها در مورد مسائل و مشکلات همجنسگرایان است. یکی از این فیلم‌ها، فیلم *If These Walls Could Talk (II)* هست که مسائل لزبین‌ها را در سه برهه‌ی زمانی مختلف (سال‌های ۱۹۶۱، ۱۹۷۲، ۲۰۰۰) نشان می‌دهد. روند آزادی بیان و زندگی مانند بقیه‌ی انسان‌ها در جامعه‌ی یکی از موضوعات اصلی این فیلم است که بسیار زیبا به تصویر کشیده شده است. در میان پیام‌های این فیلم و در قسمت سوم (سال ۲۰۰۰)، یک زوج لزبین‌ها را نشان می‌دهد و می‌خواهند با لقاح مصنوعی صاحب فرزند شوند. آنها برای رسیدن به این هدف به سازمانی مراجعه می‌کنند که مسئول در اختیار گذاشتن اسپرم به زوج‌های خواهان آن است. در نهایت آنها از این راه می‌توانند صاحب فرزند شوند.

بحث والدین همجنسگرا\* در کشورهای پیشرفته بحث گسترده‌ای است و یکی از دلایل همجنسگرایان برای پافشاری بر روی ازدواج آنها، همین موضوع است. اما جدا از مسائل حضانت کودک و مسائل مالی آن، بحث روانشناختی آن مطرح است. روانشناسان کودک و متخصصان خانواده بر این عقیده هستند که برای رشد صحیح یک کودک، وجود پدر و مادر هر دو لازم است و کودک هم باید با روحیه‌ی مردانه و هم با روحیه‌ی زنانه آشنا شود. همجنسگرایی به شکل یک بیماری یا گناه تعبیر می‌شود، به همین دلیل از نظر آنان فرزندانگی که با والدین همجنسگرا بزرگ می‌شوند، از سویی در شکل‌گیری هویت جنسی خود دچار مشکل، و یا خود همجنسگرا می‌شوند، و از سوی دیگر در معرض خطر از دست دادن تعادل روحی و در نتیجه اختلال‌های ذهنی و رفتاری قرار دارند. دیگر آنکه به عقیده آنان این کودکان در ارتباط‌های اجتماعی خود نیز دچار مشکل خواهند شد و به خصوص انگشت‌نمای دوستان هم سن و سال خود خواهند بود. همینطور این عده قابلیت همجنسگرایان به عنوان پدر یا مادر بودن را مورد سوال قرار می‌دهند، و آنان را اساساً دارای صلاحیت نمی‌دانند، چون دارای تعادل روانی نمی‌باشند. همینطور عقیده دارند که به خصوص پدران همجنسگرا فرزندان خود را مورد آزار جنسی قرار می‌دهند.

در این زمینه تحقیقاتی انجام شده است که نتایج آن چیزی متفاوت از ادعای متخصصان است: در ارتباط با اختلال‌های رفتاری یا رشدی کودکان به دلیل گرایش جنسی والدین آنها، هیچ تفاوتی بین فرزندان والدین هم جنس یا با جنس مخالف وجود ندارد. همچنین والدین همجنسگرا به هیچ وجه بیش از والدین دیگر دچار مشکلات روانی نیستند. فرزندان در رابطه‌های همجنسگرا، بیشتر یا کمتر از دیگر فرزندان، همجنسگرا نمی‌شوند. حتی می‌توان گفت که آنان گرایش جنسی خود را آگاهانه‌تر تجربه می‌کنند و درک بیشتری از هموسکشوالیته دارند، بدون اینکه حتماً خود همجنسگرا شوند.

کودکان خانواده‌های همجنسگرا، مورد انگشت‌نما شدن و تبعیضات مختلف قانونی (به خصوص قانون خانواده) و اجتماعی قرار می‌گیرند و از آن رنج می‌برند، به خصوص در سن بلوغ، گاهی برای اینکه خود به عنوان همجنسگرا شناخته نشوند، همجنسگرا بودن والدین خود را پنهان می‌کنند. آنها باید خیلی زود یاد بگیرند که با



تمسخر همسالان خود مقابله کنند، حتی گاهی مجبور به تحمل رفتار والدین دوستان خود نیز هستند. به همین خاطر دیده می شود که در این کودکان یک سیستم دفاعی روحی از آغاز دوران کودکی برای این مقابله شکل می گیرد. فرزندان با والدین همجنسگرا، کمتر از دیگر کودکان به سوی رل های رفتاری سوق داده می شوند که به جنسیت نسبت داده می شوند، چراکه روزانه می بینند که والدین آنها نمی توانند کارهای خانه را به عنوان «کار زنانه» و «کار مردانه» به دیگری محول کنند، و این به خصوص در مورد والدین همجنسگرای زن صدق می کند، و دیده می شود که به عنوان مثال دخترانی که از سوی دو زن بزرگ می شوند، بیشتر از دیگر دختران به شغل هایی مثل وکالت، مهندسی یا فضاوردی علاقه نشان می دهند. در اینجا باید گفت که تاکید بر غیر متفاوت بودن کودکان بزرگ شده در خانواده همجنسگرا، ممکن است باعث ایجاد شبهه شود، چرا که کودکانی که در خانواده های همجنسگرا بزرگ می شوند می توانند تفاوت های رفتاری و رشدی با کودکان دیگر داشته باشند، ولی این تفاوت ها، صرفا تفاوت اند، و نه کمبودها یا اختلالات روانی، و تفاوت هایی هستند که در یک جامعه مدرن و دموکراتیک در دیگر افراد متفاوت نیز پذیرفته و از آنان محافظت می شود.

اما همانطور که می دانید در کشور ما چیزی به اسم لقاح مصنوعی وجود ندارد و بالتبع، هیچ یک از این



**در رابطه با اختلال های رفتاری یا رشدی کودکان به دلیل گرایش جنسی والدین آنها، هیچ تفاوتی بین فرزندان والدین همجنس یا با جنس مخالف وجود ندارد. همچنین والدین همجنسگرا به هیچ وجه بیش از والدین دیگر دچار مشکلات روانی نیستند.**

مسائل در ایران نمی تواند وجود داشته باشد. البته سرپرستی کودکان بی سرپرست کاری بسیار ساده تر از لقاح مصنوعی است. ولی در ایران حضانت کودک به زنان و مردان مجرد داده نمی شود. با این حساب، دیگر راهی برای زوج های خواهان فرزند باقی نمی ماند. البته در کشور ما به دلیل فشارهای خانوادگی، بسیاری از همجنسگرایان ناچار به ازدواج با جنس مخالف خود می شوند و مجبورند احساس خود را سرکوب کنند، اما آیا این حس قابل سرکوب شدن است؟ همه ی ما می دانیم که سرکوب احساس جنسی نتیجه ای به جز افسردگی ندارد. اکثر این افراد در خفا با همجنس رابطه برقرار می کنند که البته مردان بیشتر موفق به این ارتباط می شوند تا زنان. داشتن رابطه با فرد دیگر در موقعی که تعهدی به نام ازدواج وجود دارد، چه با همجنس باشد و چه با غیر همجنس، خیانت است. اما این افراد به این دلیل که کششی به همسر خود ندارند، ناخودآگاه خود را در برابر اصل خانواده مسئول نمی دانند و خب وقتی یکی از ستون ها شل باشد، تمام خانه ویران خواهد شد. این مشکلات زمانی که کودکی هم در کار باشد چند برابر خواهد شد. آیا همجنسگرایان والدین خوبی برای فرزندانیشان که حاصل یک ازدواج اجباری بوده اند هستند؟ آیا نداشتن حس مسئولیت در قبال خانواده بر روی تربیت فرزندان اثر نمی گذارد؟

مسئله در این خصوص هیچ تحقیقاتی در کشور ما انجام نشده است و من تنها می توانم به نمونه هایی که در اطرافم هستند اکتفا کنم. من لزیم هایی را می شناسم که مجبور به ازدواج شده اند و فرزندان آنها حاصل ازدواج آنها هستند. البته اکثر آنها با همسرانشان زندگی نمی کنند و آنهایی هم که زندگی می کنند، بیشتر دو جنسگرا



هستند. آنهایی هم که با همسرانشان زندگی نمی کنند، صرفاً از آنها جدا نشده اند و فقط به بهانه های مختلف و اختلافات خانوادگی پدر و مادر، در زیر یک سقف زندگی نمی کنند. البته شاید یکی از دلایل جدا نشدن پدر و مادر از هم وجود فرزندان باشد. فرزندان اکثراً پیش مادر هستند و پدر فقط به آنها سر می زند. با این حساب مادر علاوه بر به عهده گرفتن مسائل مادی کودک، باید برای او به قول معروف هم پدر باشد و هم مادر. در میان تمام مادران همجنسگرایی که می شناسم، حتی یک مورد هم نیست که مادر در مقابل فرزند احساس مسئولیت نکند و یا اینکه مسائل فرزندان حتی ذره ای برای آنها بی اهمیت باشد. پس گرایش آنها به مادر بودنشان خدشه ای وارد نمی کند. مسلماً نبود پدر برای فرزندان امر خوشایندی نیست و به هر حال آنها در زندگی کمبود پدر را خواهند داشت، پس مادران همجنسگرا در یک دو راهی قرار می گیرند؛ به عهده گرفتن تمام و کمال مسائل فرزندان و فنای خود برای رفاه کودک و یا تحمل زندگی با همسر به خاطر رفع کمبود پدر در زندگی کودک و فنای گرایششان! در هر دوی این راه ها چیزی برای فنا شدن وجود دارد.

از گفته ها می توان چنین برداشت کرد که شرایط یک همچین افرادی بسیار بحرانی است. شاید بهترین راه رسیدن به حالت بحرانی پیشگیری از به وجود آمدن چنین موقعیتی باشد. می توان گفت پافشاری بر عدم ازدواج با جنس مخالف، می تواند بهترین راه رسیدن به این شرایط بحرانی باشد. البته افرادی هم هستند که بعد از ازدواج تازه متوجه می شوند که جنس موافق می تواند برای آنها جذاب تر باشد، اما افرادی هم هستند که واقعا مایل به ازدواج نیستند و فقط به خاطر فشار والدین ازدواج می کنند. بحث ما این افراد هستند. پس ازدواج برای آنها یک اجبار است و نمی توان از آن به عنوان ابزار پیشگیری استفاده کرد. اما حداقل کاری که این افراد می توانند بکنند این است که از بچه دار شدن جلوگیری کنند. ولی نمی توان از انسان هایی که به اجبار کسی را مجبور به ازدواج می کنند انتظار داشت که او را مجبور به بچه دار شدن نکنند، پس برای این افراد در واقع اصلاً هیچ راه پیشگیری وجود ندارد و راه های موجود همگی به خاطر شرایط آنها نقض می شوند. برای آنها شرایط بحرانی ناشی از بی توجهی آنها به گرایششان یا عدم جلوگیری از بچه دار شدن نیست، متأسفانه شرایط بحرانی برای آنها فقط و فقط به خاطر سنت غلط ماست. این عرف جامعه ما است که آنها را مجبور به ازدواج و بچه دار شدن می کند، این اساس فرهنگ خانواده های ماست که خوشبختی فرزندان را در گرو ازدواج موفق می بینند و به نظر آنها فرزندان سر و سامان گرفته اند!

فریاد خفه ی پدران و مادران همجنسگرا، تا روزی که فرهنگ ما اصلاح نشود در سینه های آنها حبس خواهد ماند و این مشکلات نیز تا آن روز ادامه خواهد داشت. از آنجایی که من و شما همگی قسمتی از پیکره ی جامعه ی همجنسگرایان ایرانی هستیم، باید تمام تلاشمان را در بهبود این فرهنگ بکنیم. شاید مبارزه ی یک دختر یا پسر برای ازدواج نکردن در آخر نتیجه ندهد، اما این دلیل نمی شود که ما مبارزه نکنیم. همجنسگرایان نیز مانند بقیه ی انسانها آزادند و دیگران نمی توانند برای سرنوشت آنها تصمیم بگیرند.

در آخر اضافه می کنم که داشتن امید در زندگی مهمترین عامل برای رسیدن به هدف است.

دلارام

پانوش

\* اصطلاح والدین همجنسگرا را من از وبلاگ «شبنم فکر» گرفته ام.



## تقدیم با عشق، به بهترینم

میدونی عزیزم، وقتی پس از سالها خاموشی، بعد از سالها آرزو، وقتی تونستم یه جور دیگه تو چشمهات نگاه کنم و تونستم بگم که دوستت دارم، میدونی چه حالی داشتم؟ فکر می کنم بیشتر از یک ماه بعد از اون واقعه هنوز نتونسته بودم باور کنم که من به معشوقم رسیدم، فقط بگم که هر لحظه جلوی چشممی، همیشه تو قلبمی اگه دو روز نبینمت دلشوره ی عجیبی کل وجودم رو می گیره، اگه صدای آرام بخشت رو نشنوم دیوونه می شوم. همه ی وجودم، عمرم، وقتی سینه ام رو به سینه ات می چسبونم وقتی اوون آغوش پر مهر و حرارتت رو با تمام وجود لمس می کنم، وقتی اوون انگشتان زیبات رو تو دستم لمس می کنم، وقتی سبزی دشتان پهناور کوه سهند سرافراز و پر غرور رو تو چشمان سبز و هفت رنگت می بینم، وقتی که بر گرمای گدازه های سرخ آتشفشان لبانت می نگرم، وقتی ساعت ها با آن گدازه ها عشق ورزی می کنم، وقتی بر آن تخت مرمرین و بر آن دُرّهای یاقوت کبود بوسه می زنم، وقتی بر هر ذره ذره ی روحت سیر می کنم، دیگه از اوون یکتا چیزی نمی خوام. وقتی سر بر روی سینه ام میزاری و با چشمان بسته در انتظار نوازش من هستی که با دونه دونه ی تارهای موهانت، عشقم رو به وجودت منتقل کنم و وقتی که سر بر روی پایت می زارم و با نگاهم از پایین به بالا، آن انرژی و آن حس رو با تمام وجود جذب می کنم، وقتی در آغوش آرام سر بر بالین میزارم وقتی در آن بالین بدن عریانت رو غلطان چون الماس کوه نور درخشان و خیره کننده، سیری ناپذیر نظاره می کنم، وقتی از اوون سینه های عضلانی و برجسته که با آن دُرّهای کبود تزئین شده بوسه برمیدارم و وقتی که بر آن کمر باریک و زیبا دست می کشم و همزمان بر پیچ و خم بلور زیبای گردنت تاب می خورم و زمانی که از ذره ذره بدنم که لذت می بری و پیچ می خوری مست می شوم، دیگر از آن یگانه که تو و من رو برای همدیگر آفریده چیزی نمی خوام.

فقط ایکاش...

ایکاش می تونستم با سربلندی اعلام کنم که ای پدر و مادر، من و تو همدیگه رو دوست داریم و می تونیم با هم خوشبخت باشیم. می دونی ای کاش ظرفیت اون رو داشتن که قبول کنن که می تونیم با هم باشیم و یک زندگی تشکیل بدیم. عزیزم هیچ وقت تحمل دیدن اون دونه های ریز الماس رو تو چشمهات ندارم، وقتی ناراحتی دنیا تو سرم خراب می شه، خواب به چشم هام نمیداد، زندگی برام جهنم می شه، فقط بگم که زنده ام چون تو زنده ای، نفس می کشم چون تو نفس می کشی، زندگی می کنم چون من تو هستم و تو من هستی، و من و تو با هم یک ما هستیم.

عاشقتم و از اون بزرگ آفریننده متشکرم که عشق تو رو تو وجودم نهاده تا با وجود همه سختی ها و بی عدالتی ها، در این مرحله گذار و تکامل احساس تنهایی نکنم. دوستت دارم عزیزم، و بگم که من خودت رو می خوام و نه چیز دیگه و نه سکس رو، محبت و عشقی که در ما دو نفر دمیده شده، زیبا ترین چیز دنیاست.



## جشن عشق

کوچ

سپینا

... و سرانجام ، ای همزاد من  
 می دانی چه می شود؟  
 مرگ همه چیز را با خود می برد.  
 مرگ ، این دیو سیاه آلوده ی مغموم  
 یا این زیبا چهره ی معصوم  
 همه چیز را با خود فرو می بلعد  
 و آنچه باقی می گذارد  
 لکه های گوری ست که آن را هم  
 غبار می پوشانند.  
 آه ای همزاد من!  
 جهان چه بی صبرانه لبریز می شود  
 از وسوسه ی متلاشی گشتن  
 و انسان چه عاشقانه لبریز می کند  
 خود را از زندگی ، از عشق ، از لبخند  
 و تو پروای شرم مکن  
 بگذار پروانه ی بوسه ام را  
 آرام بر لبانت بنشانم  
 و آتشم را  
 با قطره های خیس تن تو  
 خاموش کنم  
 لحظه ها در گذر تکرارند  
 و کبوترهای معصوم  
 در راه کوچ

## دسته‌های

رضا - اهواز

دسته‌های را  
 بر شقیقه هایم که بگذاری  
 طپش خواستنت را حس خواهی کرد.  
 تمام رگ های اندامم  
 از جریان پر التهاب تو منبسط است.  
 در ذهن سیال من تنها تو شناوری...  
 با همه خنده هایت، با چشم‌هایت  
 و سر انگشتان مهربانت.  
 هنگامی که قلب من از خواستنت پر می شود  
 در اعماق وجودم،  
 هیچ نمی خواهم، جز یک تلنگر کوچک،  
 از سر انگشت تو  
 به قلبم...  
 تا از آکنده گی خواستنت هزار تکه شود...  
 آنگاه روی تمام تکه های قلبم  
 تمام آنها...  
 هیچ نمی بینی، جز رد نگاهت  
 و هیچ نمی شنوی، جز ترنم صدای گرم و آبی ات.  
 هیچ.....  
 خاطره آغوشت، رویاییست دست نیافتنی  
 در شبهای بی تو...  
 در بستری که بی تو، روی ابرهاست  
 و با تو، همه چیز حقیقی است.  
 حقیقت وجود تو  
 در قلبم  
 در ذهنم  
 و روی چشم‌هایم...





## محبوب من...

### رضا - اهواز

محبوب من...	آه... طعم واژه های او بر لبانش...
ماورای همه ثانیه ها	شیرین تر از عسل است.
همچون اساطیر باستانی	بی او
با دستانی برهنه، و پلک هائی مخمور	در برزخ اوهام
روی مردمک چشمانم لمیده است.	غرق می شوم.
در بستری سیال	و تنها یک صدا می ماند.
تمام مرا...	ترنم نام او...
در دستان ملتپیش ذوب می کرد.	و تنها قلبم با ترانه نام او
در تمام او	می تپد...
ذوب می شدم، حل می شدم.	محبوب من...
و همچون نقشی بر لوحی زرین	در لحظات اشباع از التهاب مطبوعش
تمام اندامم، بر پوست داغ او نقش می بست.	همچون ترانه ای موزون
در ژرفای تاریکی	در تمام اندامم جاری می شود.
تنها دستان او روشن بود.	در بستری مخمور
تمام اندامم از دستانش شعله ور می شد.	هیچ چیز به یاد نمی ماند...
و چشمانش همچون دو مشعل سوزان	آه اما...
نورانی بود.	تمام پوست تنم
یادم نمی آید...	از خاطره او
کدام لحظه	منبسط می شود.
ذهنم آتش گرفت.	ترک می خورد.
یادم نمی آید...	و رعشه ی سکرآور
از کدام دریچه	در رگهایم می دود.
گرمای افکارش را به من داد.	چشمهایم را می بندم...
تنها دو چشم به یاد دارم.	او هست...
و لغزش انگشتانی داغ...	هست...
روی پوست احساسم.	و هست...
شاید...	ای کاش سهم من
آن شب مهتابی...	از این که هست کمی بیشتر بود...
در بستری که افکار من و او محسور بود	
تمام ذهنم را به یغما برده باشد.	



## لابی‌گری

### هنری که همه همجنسگرایان باید آن را به خوبی یاد بگیرند

تا حالا شده که در مجله یا روزنامه یا سایتی، مطلب بدی درباره همجنسگرایی یا همجنسگرایان خوانده اید که شما را عصبانی کرده و بلافاصله به سردبیر آن مجله/ روزنامه یا مسئول سایت نامه و یا ایمیل ارسال کرده اید و در آن به مطلب ایشان اعتراض کرده و واقعیت را توضیح داده اید؟ تا حالا شده که در جریان انتخابات، به کاندیدایی نامه نوشته و یا در سایت ایشان کامنت گذاشته اید که چرا درباره حقوق همجنسگرایان حرفی نمی‌زند؟ یا گفته اید که اگر از حقوق همجنسگرایان به طور علنی دفاع کند، شما به او رای می‌دهید؟

اگر این کارها را کرده اید، اسم آن را چی می‌گذارید؟ این همان لابی یا لوبی کردن است. کلمه لابی (Lobby) در فرهنگ لغت انگلیسی - فارسی به نفوذ کردن در نظام قانون گذاری، و سخنرانی و تبلیغات در رابطه با نمایندگان مجالس قانون گذاری معنی شده، اما این معنی ناقص است. لابی کردن در واقع به عمل فرد یا گروهی اطلاق می‌شود که با دلیل و برهان (و اشکال گوناگون دیگر) سعی می‌کنند تا بر قانون گذاران تاثیر گذاشته و نظر آنها را به رد یا تصویب لایحه ای خاص و منطبق با منافع خودشان جلب کنند.

واژه لابی در قرن ۱۷ میلادی در انگلستان مرسوم شد؛ در دوره ای که مردم برای ملاقات و بیان نظرات خود به نمایندگان انتخابی در سالنی در بیرون محوطه قانونگذاری (مجلس) منتظر می‌مانند. این سالن انتظار لابی نام داشت و به مرور کسانی که در این سالن منتظر ملاقات می‌مانند را لابیست نامیدند و عمل آنها را لابی کردن.

لابی کردن میتواند ارسال یک نامه یا ایمیل به فرد یا حزب یا گروهی باشد، بدون آنکه طرف از اینکار خود با دیگران حرفی بزند، یا ممکن است گاهی در شرایطی خاص لابی گران به این نتیجه برسند که برای وارد کردن فشار بیشتر به ارگان یا مقام مورد نظر باید علنی حرکت کرد، مثلا انتشار نامه سرگشاده، یا تظاهرات و... امروزه لابیگری تنها به ملاقات با نمایندگان مجالس (و تاثیر گذاری بر آنان) ختم نمی‌شود. هر کسی در هر سطحی می‌تواند نظرات و ایده های خود را به اشکال گوناگونی به افراد، سازمان ها و ارگان های مورد نظر خود برساند و در جهت جلب موافقت آنها یا تعدیل روش برخورد آنها فعالیت کند. حتی ممکن است نمایندگان دولتی در رابطه با دولت دیگری دست به لابی گری بزنند، مثلا دولت ایران برای تعدیل نظر آمریکا، نمایندگان یا طرفداران خود در آمریکا را به لابی کردن تشویق کند. یا مثلا ممکن است چند نفر از اعضا حزب یا گروهی، همجنسگرا باشند و می‌خواهند کاری کنند که حزب آنها در رابطه با همجنسگرایی موضع مثبتی اختیار کند و به طور علنی از حقوق همجنسگرایان دفاع نماید؛ پس به اشکال گوناگون از جمله ارسال نامه یا ایمیل یا سخنرانی علنی در جلسات گروه-حزب خود این درخواست خود را مطرح می‌کنند (چه به صورت علنی و اعلام گرایش شخصی خود، و چه بدون آنکه گرایش خود را علنی کنند).

لابی کردن (لابیگری) جرم نیست و عملی است قانونی. نیروها و گروه های مختلف اجتماعی معمولا گروه های لابیست خاص خود را دارند که سعی می‌کنند نظرات و دیدگاه های همسو و هم جهت منافع اجتماعی خود را در سطوح مختلف جامعه جا بیندازند. همجنسگرایان، به خصوص در غرب از اهرم لابی گری در جهت خنثی کردن





افکار منفی در مورد حقوق خود و جلب نظر رسانه های ارتباط جمعی، نمایندگان انتخابی، گروه های سیاسی مختلف، مراکز مذهبی، گروه های حقوق بشری و دیگر گروه های فعال اجتماعی استفاده زیادی کرده اند و لابی گری را به اهرم مؤثری برای طرح مسائل خود تبدیل کرده اند. آنها با اینکار خود نه تنها نظر قانون گذاران را به اهمیت رعایت حقوق همجنسگرایان جلب می کنند، بلکه در سطح اجتماع هم سعی می کنند بر گردانندگان نشریات و روزنامه ها، سایت ها، تحلیلگران مسائل اجتماعی و حتی جنبش های موجود دیگر در جامعه تاثیر گذاشته و آنها را به دفاع از حقوق خود متقاعد کنند، و با این روش مسائل خود را از حالت زیر زمینی به در آورده و به سطح جامعه منتقل می کنند و افکار عمومی را متوجه خود می سازند.

شرایط کشور ما برای لابی کردن هموار است و زمینه ها برای لابیگری هم زیادند. قانون مجازات اسلامی را خوانده اید؟ مواد ۱۱۸ تا ۱۳۰ آن درباره مجازات همجنسگرایان است. هر کسی می تواند نامه ای در اعتراض به این قانون نوشته و به نماینده حوزه انتخابی خودش در مجلس ارسال و رونوشت آن را به رئیس جمهور، رئیس مجلس، قوه قضائیه و چندین روزنامه ارسال کند. یا می توان مطالبی علمی درباره همجنسگرایی تهیه و برای چاپ به تعدادی از مجلات و روزنامه ها ارسال کرد، یا در وبلاگ های مختلف هتروسکشوال ها درباره اهمیت رعایت حقوق همجنسگرایان کامنت گذاشت، یا مجلات و وبلاگ های همجنسگرایان را معرفی کرد و آدرس آنها را نوشت، یا مثل دوستی که یک نسخه کامل ماها را پرینت کرده و به آدرس چند نفر در محل خود ارسال کرده بود، یا نوشتن ایمیل و نامه به روزنامه ها و سایتها که چرا درباره همجنسگرایی مطالبی نمی نویسند، یا اگر در یک سایت خارجی مطلب جالبی در مورد همجنسگرایی خواندید لینک آن را به تعدادی از دوستان یا روزنامه ها و... ارسال کنید.

دست زدن به چنین کاری بدان معنا نیست که بلافاصله قانون مجازات همجنسگرایان را لغو می کنند یا فلان روزنامه نامه شما را چاپ می کند، نه، اینقدر خوش خیال نباشیم، اما ادامه پیگیر و مرتب چنین کاری اگر توسط تعداد هر چه بیشتری از افراد در طول مدت زمانی طولانی صورت بگیرد، بدون شک تاثیر خود را خواهد داشت و حداقل ذهن ها را متوجه وجود و حضور و دادخواهی ما خواهد کرد. لابی کردن هزینه مالی چندانی ندارد اما اراده قوی، ادامه کاری و صرف وقت و پشتکار شرط آن است.

برای ارسال ایمیل و یا نامه توجه داشته باشید که اگر نوشتن نام و آدرس شخصی برایتان امکان ندارد، می توان با نام مستعار اینکار را کرد، یا حتی ایمیلی مخصوص اینگونه کارها تهیه کرد. یادتان باشد که نامه و ایمیل ها به صورت صحیح، با منطق و حالت رسمی و جدی باشند و خالی از غلط های املائی و انشایی. اصلا می توان وبلاگی مخصوص لابیست های همجنسگرا تشکیل داد، یا یک گروه مخصوص اینکار در یاهو درست کرد، یا با کمک چند نفر از دوستان نزدیک خود چنین گروهی را درست کرده و مسئولان و روزنامه ها و سایت ها را نامه باران کرد. ما به نوبه خود حاضریم نتیجه اینگونه فعالیت های شما را در مجله منعکس کنیم تا دوستان دیگر هم در جریان باشند و از تجربیات شما بیاموزند. یا متن نامه های شما را در اختیار دیگر دوستان قرار دهیم. اگر هم برای تهیه متن مشکل دارید می توانیم با شما همفکری کنیم. برای نمونه برنامه دوازده ماده ای معین در جریان انتخابات ریاست جمهوری اخیر را خواندید، اگر جواب آری است، وقتی ماده مربوط به مسئله «احترام به سبک های مختلف زندگی» را در آن دیدید، چه احساسی به شما دست داد؟ وقتی اکبر گنجی در زندان و در حال اعتصاب غذا، نامه بیانیه مانند می نویسد و در آن «احترام به روش های مختلف زندگی» را می گنجانند، آیا آنتن های شما تیز می شود؟ اگر باز جواب آری



است، یعنی شما شاخک تیزی دارید و از قابلیت لایبست شدن برخوردارید. مانند آن دوستی که به سایت معین مراجعه کرده بود و چندین پیام از طرف همجنسگرایان برایش گذاشته بود و نوشته بود به شرطی به معین رای می دهد که مسئله «احترام به سبک های مختلف زندگی» را بازتر کند و اهمیت رعایت حقوق همجنسگرایان را هم به شکلی مطرح کند. یا همین دوست که در جریان حرکت اعتراضی برای آزادی اکبر گنجی از زندان شرکت کرده و دلیلش را همین اشاره گنجی به «احترام به روش های مختلف زندگی» عنوان کرده بود. چنین شخصی آگاه است، منافع خود را می داند و متوجه این هست که چه کسانی به طور بالقوه امکان این را دارند که اگر فرصتی پیش آید مسائل و حقوق او را مطرح خواهند کرد. پس از همین امروز با حمایت از آنها نشان می دهد که شمه اش تیز است، از امروز بذر می کارد که فردا نتیجه بگیرد. می توان در گروه های مختلف حقوق بشری، گروه های طرفدار لغو قانون اعدام و... عضو شد و فعالیت کرد و به موقع موضوع تلاش برای لغو اعدام همجنسگرایان و یا اینکه حقوق بشر باید شامل دفاع از حقوق همجنسگرایان هم بشود را وارد برنامه های آنها کرد.

یک لایبست شمه تیز و قوی دارد. حرف های در لفافه دیگران را می فهمد، از دانش و آگاهی اجتماعی و سیاسی کافی برخوردار است و می داند کی، کجا و چطور حرف خود را به گوش بقیه برساند. یک لایبست اراده دارد، با شهامت است و قادر است یک تنه برای اهداف خود کار کند و حتی به عنوان مبتکر و رهبر، یک گروه یا جمعی از افراد همفکر را دور خود جمع کرده و آنها را برای دست زدن به یک کار مشترک در جهت منافع مشترک قانع کند. یک لایبست دلسرد نمی شود، از امکانات موجود نهایت استفاده را به عمل می آورد. او تنها تاریکی تونل را نمی بیند بلکه نور بعد از تونل را هم می بیند و امیدوار است. یک لایبست نمی گوید «بابا تو این مملکت چیزی درست نمی شود...»، او به کوشش و تلاش و نتیجه معتقد است و می داند که من اگر برخیزم، تو اگر برخیزی...، به سهم خود برمی خیزد. گاهی ممکن است ایجاد یک گروه علنی برای حقوق همجنسگرایان با سدها و موانع زیادی مواجه باشد. در چنین شرایطی یک لایبست میتواند گروه پوششی درست کند و تحت نام مناسب دیگری گروهی تشکیل دهد و فعالیت کند و به موقع و سر فرصت مسائل همجنسگرایان را هم وارد برنامه های خود کند، حتی بدون آنکه مسائل شخصی خود و یا اهداف واقعی گروه خود را علنا اعلام کند.

خود شما دوست عزیز که این مطلب را می خوانی تا چه اندازه از استعداد و هنر لایبگری برخوردار هستی؟ نمی دانی؟ این گوی و این میدان: کلی روزنامه و مجله در کشور منتشر می شود. برایشان نامه بنویس، ماها را برایشان پست کن، مشکلات و مسائل شخصی خودت را برای تعداد زیادی از آنها ارسال کن، به سایت های مختلف سر بزن و کامنت بگذار، و یا به نمایندگان در سطوح مختلف نامه بنویس، در جریان اخبار و حوادث و اتفاقات جامعه قرار بگیر و از کسانی که فکر می کنی امکان و توان این را دارند که اگر روزی به قدرت برسند ممکن است وضع ما بهتر بشود، حمایت کن و حمایت خود را به عنوان یک همجنسگرا به گوش آنها برسان. در دانشگاه و مدرسه جلسات و کنفرانس های مختلفی می توان برگزار کرد و در مورد موضوعات مختلف سخنرانی کرد؛ می توان موضوع جنسیت و گرایش جنسی را هم به موضوعات اینگونه کنفرانس ها اضافه کرد. اما توجه داشته باشید که خود شما باید از دانش و آگاهی کافی درباره این موضوع برخوردار باشید.

و در آخر، نکته ی مهم اینکه ما نباید بی تفاوت باشیم و در هر جا و رده ای که هستیم، به سهم خود هر چه می توانیم در به سطح جامعه آوردن حقوق همجنسگرایان تلاش کنیم. موفق باشید.



## فوت فتیشیست ها؛ ناشناخته و دردمند



### نامه ی رسیده از سوی یکی از خوانندگان فوت فتیش

سلام به مجله محترم ماها  
با سپاس فراوان از تلاش بی وقفه، علمی و  
انسان دوستانه شما. بعد از خواندن نامه چندتا از  
دوستان خودم در مجله تصمیم گرفتم چند کلمه ای  
از خودم بگم.

من یک فوت فتیشیست هستم. از اوایل  
کودکی یعنی از حدود ۵ یا ۶ سالگی که کم کم

تونستم جامعه رو لمس کنم، نگاه های خاص و اعمال خاصم (که امروز می تونم اونها رو تحلیل کنم)، اطرافیانم را  
مقداری متعجب می کرد. از جمله اینکه از پاهام مثل اندام تناسلی ام در برابر چشم دیگران محافظت می کردم، (مثلا  
موقعی که جوراب پام نبود و روی تشک می خوابیدم، چهار زانو می نشستم و سپس روی تشک دراز می کشیدم. و یا  
اینکه به شدت علاقمند بودم پاهای هم سن و سال های خودم رو ببینم. از حدود ۸ سالگی بود که ارضای جنسی رو  
آغاز کردم، چراکه هوشیاری ذهن من نسبت به پاهای دیگران در سنین کودکی به شدت آزارم می داد و این انرژی رو  
ذهنی باید از طریقی تخلیه می شد و... که بحث مفصلی است و بیش از این وقت شما رو نمی گیرم.

اما در کنار این رفتارهای خاص که امروز می دانم مرا در دسته فتیشیست ها قرار می دهد، رفتارهای  
آشکارتری داشتم که باعث آبروریزی و زشت کردن چهره من در مدرسه می شد. من هم مثل مانی عزیز از کازرون،  
چهار بار عاشق چهار تا از دوستان خودم شدم و متاسفانه پس از اتمام سال تحصیلی اونها رو از دست دادم. گرچه من  
چندان به رابطه جنسی همانند هتاریست ها و همجنسگرایان علاقه ای ندارم، اما هنوز هم این رفتار همجنسگرایانه را  
حتی با شدت بیشتری در خود احساس می کنم. من هم بارها در غم و ترس از دست دادن دوستانی که عاشقشان بودم  
گریه کردم، من هم بارها در حسرت یک بار همبستری با دوستان مورد علاقه ام سوخته ام، اما همیشه زمان یا موقعیت  
مرا از آنها جدا کرده، تا به جایی که دیگر درد کهنه خودارضایی به نشئه مقدسی برای تخلیه روانی من تبدیل شده، و  
چیزهای بسیار دیگر که شاید در آینده بگویم.

من پس از دیدن مجله ماها، بارها خواستم که برای دسته فوت فتیشیست و اسپانکیسیست ها مجله ای  
طراحی کنم، اما دیدم همچون شما از بنیه علمی و فنی برخوردار نیستیم.

در پایان از شما مجله محترم ماها تقاضا می کنم تا در صورت امکان، در هر شماره خود تنها اگر شده در یک  
صفحه هم به این گروه کم شناخته شده و دردمند با دیدی علمی بنگرید و همانند دوستان همجنس گرا، ما یاری کنید



تا شاید خود را بهتر بشناسیم. هتاریست‌ها و همجنسگرایان شاید تا حدی از نظر ارضای جنسی تکلیف مشخصی دارند، اما ما فوت فیتیش‌ها و اسپانکیسیست‌ها متاسفانه تکلیف مشخصی برای ارضای جنسی نداریم. ارگاسم (Orgasm) برای ما به طور اعم در خودارضایی خلاصه می‌شود ما همگی به فلک کردن (Bastinado) و یا اسپانک (Spank- بر باسن زدن) علاقه‌مندیم و در عین حال، خود علاقه‌ای به مفعول شدن در این موارد نداریم و اگر به طور آشکار در جامعه ظاهر شویم، به عنوان یک ناهنجاری شدید اجتماعی محسوب شده و به شدت با ما برخورد خواهد شد. (امیدوارم که شما ما را با دسته سادیسم و مازوخیست اشتباه نگیرید، چرا که شاید تفاوت عمده ما با این دو گروه در این باشد که آن دو به آزار و اذیت در هنگام نزدیکی جنسی علاقه‌مند اند و ما در مواردی، از نزدیکی بیزار هستیم و یا عمداً امتناع می‌کنیم)

**تحریک شدن و لذت بری توسط پاها هیچ چیز عجیب و غریبی نیست، همانطور که ممکن است افراد دیگر از اندام و یا قسمت‌های مختلفی از بدن فرد مقابل خود لذت ببرند. کلا انسان‌ها از این توانایی و استعداد برخوردارند که در حوزه خاصی تخصص پیدا کنند؛ بخشی به لباس، بخشی به جمع‌آوری تمبر، بخشی به اشیاء عتیقه یا چرم پوشی، یا پوشیدن لباس جنس مخالف و یا.... فیتیش دارند و بخشی هم به بخش‌های مختلف بدن.**

از اینکه مطالب رو آشفته و طبقه‌بندی نشده بیان کردم پوزش می‌خواهم امیدوارم توانسته باشم خود(مان) را برای شما به خوبی بیان کرده باشم.

### با سپاس فراوان از شما

### ماها:

ضمن تشکر از نامه شما، به عرض می‌رسانیم که هر چند ماها به همه اقلیت‌های جنسی تعلق دارد، اما کلا موضوع ماها پرداختن به سلیقه‌ها و ذائقه‌های مختلف جنسی نبوده و نیست، و اگر دقت کرده باشید ما به پرداختن و معرفی تمایل و سلیقه هیچکدام از گروه‌های مختلفی که

به عنوان زیرمجموعه‌های اقلیت‌های جنسی وجود دارند نپرداخته‌ایم. مثلا در بین همجنسگرایان، انواع و اقسام مختلفی از ذائقه‌ها وجود دارد که به هیچکدام نپرداخته شده است، اما این به معنای بی‌اهمیت دانستن آنها نیست. این سلیقه‌های مختلف همانقدر در بین همجنسگراها وجود دارند که در بین همجنسگراها. موضوع ماها، آگاهی رسانی و روشنگری درباره‌گرایش و تمایل جنسی به همجنس، و عادی، انسانی، معمولی و طبیعی بودن آن، کمک به متشکل شدن همجنسگرایان، و مبارزه برای حقوق مدنی-اجتماعی خود و... می‌باشد. حال دو همجنسگرا در رابطه جنسی خود چه کاری می‌کنند و به کدام سلیقه و ذائقه و عملکرد جنسی بیشتر تمایل دارند، دیگر موضوع ماها نیست. ما معتقدیم که اینگونه مسائل بهتر است که در یک مجله تخصصی مطرح شوند، نمونه مجله سکاف که چند سال قبل منتشر می‌شد. شاید همین نامه شما باعث شود که دوستانی که امکان و توان تهیه مجلاتی در این زمینه دارند را تشویق کند که دست بکار شوند. چرا که به راستی جای چنین مجلاتی در کشور خالی است.

بعد از این توضیحات (و بر خلاف رویه مجله)، این را اضافه کنیم که فوت فیتیشیسم (یا همان فیتیشگرایی به پاها)، همانقدر قدیمی و سابقه دار و در عین حال معمولی است که انواع دیگر فیتیش‌گرایی. تحریک شدن و لذت بری



توسط پاهای هیچ چیز عجیب و غریبی نیست، همانطور که ممکن است افراد دیگر از اندام و یا قسمت های مختلفی از بدن فرد مقابل لذت ببرند. کلا انسان ها از این توانایی و استعداد برخوردارند که در حوزه خاصی تخصص پیدا کنند؛ بخشی به لباس، بخشی به جمع آوری تمبر، بخشی به اشیاء عتیقه یا چرم پوشی، یا پوشیدن لباس جنس مخالف و یا... فتیش دارند و بخشی هم به بخش های مختلف بدن. اینکه فوت فتیشیسم اینقدر در جامعه ما ناشناخته باقی مانده، احتمالا دلیلش این است که به شکلی به سکس و جنسیت ربط پیدا می کند، و خودت هم میدانی که جنسیت و سکس در کشور ما چه حال و روزگاری دارد، چرا که تنوع در همه عرصه ها عادی و معمولی است اما همینکه به تنوع در سکس می رسند، یک دفعه ابروها بالا می رود و اخم ها در هم می شوند. ماساژ دادن، نوازش و بوسیدن پاها برای طرف مقابل می تواند با لذت زیادی همراه باشد، به این دلیل که در پاها عصب های زیادی وجود دارند که مستعد تحریک شدن هستند، هرچند که ممکن است همه این احساس را نداشته باشند، اما اگر دو طرفی که از اینگونه تحریکات خوششان می آید به هم برسند، امکان لذت متقابل انکار ناشدنی است. اما بد نیست که در کنار پاها ایست نکنی و سعی نمایی که دیگر اعضا و اندام های طرف مقابل را هم کشف کنی، آن وقت بدون شک پرداختن و توجه از سر تا پا به یار و معشوق، تو را عشق ورزی ماهر و زبردست خواهد کرد.

در مورد به قول خودت اسپانکیست ها (اسپانکر، Spanker : کسی که دوست دارد با دست یا تسمه چرمی یا شلاق یا... روی لمبر طرف مقابل ضربه بزند و Spankee : کسی که دوست دارد روی لمبر وی ضربه بخورد) باید بگوئیم که هم فوت فتیشیسم و هم اسپانکیسم (می شود این لغت را بکار برد؟) درجات مختلفی دارند و هر دو در حوزه سادومازوخیسم قرار می گیرند، هر چند که بعضی ها با ربط دادن فوت فتیشیسم به سادومازوخیسم مخالفند، اما اگر دقت کنیم، هر دو با میل به قدرت طلبی و یا میل درونی به تحقیر شدن و رابطه «مرید/مرادی یا ارباب/برده ای» در مرادوات جنسی سر و کار دارند. فتیش گرایی و یا سادومازوخیسم ربطی به گرایش جنسی همجنسگرایانه یا غیر همجنسگرایانه ندارد و هر کسی با هر گرایشی ممکن است چنین تمایلی (به قول معروف کینکی سکس - بدون هیچگونه بار منفی) را با خود حمل کند. مثلا رئیس یک شرکت که کلی کارمند زیر دست خود دارد و در کلی مسائل تصمیم می گیرد و دستور می دهد، در رختخواب ممکن است از اینکه همسرش او را تحقیر کند و با تسمه چرمی به جان لمبرهایش بیفتد لذت ببرد. اینکه دو نفر بر حسب نیاز و علاقه و انتخاب متقابل در چارچوب آزادی فردی خود فلان یا بهمان رفتار سکسی / عاطفی با هم دارند، به خودشان مربوط می شود و این حق مسلم آنهاست و کسی نباید با ارزش گذاری و یا پیش داوری و ذهنی بافی، آزادی و حق انتخاب آنها را نفی کند. افراد علاقمند به اینگونه سکس و رابطه (کینکی سکس) معمولا گروه ها، کلوب ها و مجلات و سایت های خاص خود را دارند.

و در آخر، مهم نیست که چقدر توان علمی داری، مهم اراده توست. اگر بتوانی مجله ای یا سایتی برای خود و دیگر علاقمندان تهیه کنی و اطلاعات خود را با دیگران قسمت کنی، خود حرکت مثبتی است. بالاخره باید از جایی شروع کرد. از طریق جستجوگرها هم می توان اطلاعات خیلی زیادی از اینترنت بدست آورد.  
موفق باشی.



## یک پیشنهاد

با سلام

یکی از مشکلات گی های ایران، آشنایی با گی های دیگر است. با خودم فکر می کردم که آیا می شود نشانه ای برای گی ها در نظر گرفت که بتوانند با کمک آن همدیگر را بشناسند و برای آشنایی با هم به دامن دنیای مجازی پناه نبرند؛ همانطور که در خارج از مرزهای ایران گی ها با انداختن حلقه در گوش خود، یکدیگر را می شناسند؟ گفتم شاید بتوان از طریق یک نشریه مجازی یک نشانه را در نظر گرفت (مثلا چسباندن دو تکه چسب زخم به دو بند انگشت کوچک سمت راست) تا گی ها بتوانند از این راه همدیگر را بشناسند و در عین حال خیالشان راحت باشد که غیر از گی ها کسی نمی تواند آنها را شناسایی کند.

خواهشم این است که از هر طریق که صلاح می دانید یک چنین نشانه ای را عنوان کنید تا گی ها به جای آنکه در چت روم ها به دنبال آشنا بگردند و تنش از قرار گذاشتن و عکس فرستادن بلرزند، دو تا چسب زخم به دستشان ببندند و در مترو، خیابان، اتوبوس و... دنبال دوستان جدید بگردند. اگر این نشانه برای همه عنوان شود خیلی خوب است. من که حداقل هفته ای یک بار چسب به دستم می بندم و در ایستگاه های مترو پرسه می زنم تا دوستان تازه ای پیدا کنم.

فکر کنم موقعیت شما که یک نشریه الکترونیکی برای گی ها دارید، برای طرح و تبلیغ این موضوع خیلی مناسب باشد.

متشکرم - بهمن



**ماها:**

این روزها انواع و اقسام برداشت ها در اینباره وجود دارد و حتی بعضی ها بر اساس اینکه طرف حلقه یا انگشتر خود را در کدام دست و کدام انگشت قرار داده، کلی با خود حساب و کتاب می کنند. اما اصل مسئله این است که هنوز یک چیز ثابت بین همه و در همه کشور مرسوم نشده است. پیشنهاد شما جالب است. اما شاید می دانید که بعضی ها از نشانه دیگری هم استفاده می کنند و آن حلقه گذاشتن در انگشت وسط دست راست است. می دانی که هتروسکشوالها در هنگام نامزدی و بعد از ازدواج در انگشت دست چپ خود حلقه و یا انگشتر می گذارند. با این حساب شاید مناسب تر این باشد که ما گی ها برای معرفی خود به دیگر همجنسگرایان حلقه ای یا انگشتری در همان انگشت اما در دست راست خود بگذاریم.

دوستان دیگر چه نظری دارند؟



## انتقاد از ماها

سلام.

از تلاشتون برای مجله ممنون، و خسته نباشید.

اولا نظرم راجع به آرم مجله: جالب نیست، به چند دلیل:

بیشتر به جای اینکه شبیه ماها باشه انگار نوشته «آیه». با دقت کردن می توان به این نکته پی برد. فکر کنم

تو این انتخاب پارتی بازی شده! نه؟

طرح انتخابی از ظرافتی که انتظار میره برخوردار نیست و به نظر می آد یه جور ی کج و کوله است و دقت لازم در طراحی نشده. انتظار می رفت طرحی که برای این مجله خوب دوست داشتنی انتخاب میشه یه جور ی به بیننده القاء کنه که در مورد همجنسگرایی هست، یعنی با یه نگاه آدم متوجه این موضوع بشه. همانطور که می دونید یه طرح خوب برای یه کار بزرگ از اهمیت بالایی برخورداره و این طرح رو در شان این مجله نمی دانم. امیدوارم ناراحت نشین و از انتقادات سازنده من استفاده کنین.

چیز دیگه ای که به نظرم میاد، موضوع کاری نشریه چراغ با ماها هست که زیاد جالب نیست و اکثر مطالب

اون و ماها یکی است. پیشنهاد می کنم اگه همکاری بین شما و چراغ هست، این موضوع را مد نظر قرار بدین.

من مجله خودمو خیلی دوست دارم و فقط نکته ای که به نظرم رسید رو گفتم، با توجه به اینکه من تازه یک

روزه که مشترک شدم. دوست اتون دارم و هر نکته ای که به نظرم بیاد باهاتون در میان می گذارم تا ماهای بهتری

داشته باشیم و به تکاملش کمک کنیم. اگه فکر می کنین کاری از دست من بر میاد حتما بهم بگین، خوشحال می

شم.

امیر

### ماها:

در مورد آرم مجله این را فقط می توانیم با اطمینان بگوئیم که پارتی بازی نشده است. ما در همان شماره

های اولیه از دوستان خواستیم که در تهیه آرم مجله کمک کنند و طرح های پیشنهادی خود را ارسال نمایند که فقط

چند نفر اینکار را کردند. شش شماره هم بدون آرم منتشر شد، ولی بهرحال باید به یک جمع بندی می رسیدیم و از

بین آرم های رسیده، یکی را انتخاب می کردیم. خود طراح اصلی مجله هم طرح داده بود که طرح ایشان هم رد شد.

ولی خوب، همانطور که می دانی یک طرح یا مطلب یا کالا هر چیزی، هیچوقت مورد توافق کل افراد قرار نمی گیرد

و مسلما اختلاف سلیقه و نظر هست و هر کدام از این نظرات مخالف، فقط یک بخش حقیقت را می گویند.

بهرحال حالا که آرم انتخاب شده، و ما امیدواریم که شما توان و نیروی خود را صرف کمک به بهتر شدن

مجله و گسترش شبکه خوانندگان آن بکنید. در این رابطه می توانید به مطلب مربوط به لابی کردن که در همین



شماره چاپ شده مراجعه کنید.

اینکه گفته ای اکثر مطالب مجله ماها و نشریه چراغ یکی هستند، این را بگوییم که ماها صرفاً یک مجله است و سازمان یا تشکیلات خاصی ندارد، در حالی که نشریه چراغ یک نشریه سازمانی است و از طرف سازمان همجنسگرایان ایران منتشر می شود. ارتباط ما با دوستان فعال در چراغ، صرفاً از طریق ایمیل و برای رد و بدل کردن نشریه است، ولی هیچگونه همکاری یا هماهنگی در انتخاب مطالب این دو مجله صورت نمی گیرد. همچنین زبانی که در ماها به کار گرفته می شود، کاملاً با چراغ فرق دارد، اما این را قبول داریم که گاهی می توان تشابهاتی در پرداختن به مسائل بین ماها و چراغ مشاهده کرد. شاید این امر ناشی از آن است که نشریه چراغ هنوز چارچوب دقیق کاری خود را پیدا نکرده، چه بسا که هنوز شماره اول آن رسماً منتشر نشده است و فعلاً به صورت پیش شماره منتشر می شود، اما در کل ما معتقدیم اگر مجلات چراغ و ماها، دو نشریه متفاوت با سبک های مختلف باشند، به نفع خوانندگان و کل جنبش همجنسگرایان خواهد بود و کلاً عرصه های وسیع تری را تحت پوشش قرار خواهند داد. با این همه ما وظیفه خود می دانیم که از نشریه چراغ و هر نشریه و سایتی که برای روشنگری در مورد حقوق و آزادی همجنسگرایان کشور تلاش می کند، حمایت کنیم.

امیدواریم شما خوانندگان عزیز، به یاری مجلات خود بشتابید و در رفع کمبودها و بهتر شدن آنها به

مسئولان نشریه یاری رسانید.



ویژه نامه شماره ۴ ماها به همراه این شماره منتشر شد:

## مصاحبه ماها با چهار لژبین تهرانی

پای صحبت لژبین ها و شنیدن مسائل، مشکلات، امیال و آرزوهای آنان از زبان خودشان





## لودویگ ویتگنشتاین و سیخ بخاری

### آشنایی با فیلسوف بزرگ همجنسگرا Ludwig Wittgenstein

سال‌ها پیش، منوچهر بزرگمهر کتاب «یوستوس هارت ناک» به نام «ویتگنشتاین» را به فارسی ترجمه کرد، اما گویا آن روزها فلسفه ویتگنشتاین در ایران چندان معروف نبود؛ چراکه کتاب گفته شده از استقبال درخور برخوردار نشد. اما ترجمه آقای حسن کامشاد از کتاب دیوید ادموند و جان ایندو به نام «ویتگنشتاین-پوپر و سیخ بخاری» با استقبال بهتری مواجه شده است. سانسور کردن گرایش جنسی نویسندگان، نقاشان، فیلسوفان و... خارجی که آثارشان در ایران منتشر می‌شود، کار تازه‌ای نیست و دور زدن همجنسگرایی ویتگنشتاین (و دیگران) هم بخشی به ادامه خودسانسوری مترجمان ما بر می‌گردد و بخشی به سانسور حکومتی. ما در این نوشته به معرفی ویتگنشتاین و مسئله همجنسگرایی او می‌پردازیم و برای آشنایی با فلسفه او شما را به خواندن کتابهای ایشان دعوت می‌کنیم.

لودویگ ویتگنشتاین در سال ۱۸۸۹ در شهر وین اتریش بدنیا آمد و در سال ۱۹۵۱ در کشور ایرلند درگذشت. او را به عنوان یکی از فیلسوفان برجسته قرن بیستم می‌شناسند. او یهودی تبار بود و خانواده اش بعدها به دین مسیحیت گرویدند.

کتابی که آقای حسن کامشاد ترجمه کرده، درباره بحثی ده دقیقه‌ای است که بین ویتگنشتاین و کارل پوپر، یکی دیگر از فیلسوفان اهل وین و همینطور یهودی تبار، در یکی از سالن‌های کوچک دانشگاه کمبریج انگلستان پیش می‌آید. علاوه بر یهودی تباری، وینی و فیلسوف بودن وجه تشابه دیگر پوپر و ویتگنشتاین این است که هر دو در نتیجه جنگ جهانی مجبور به جلائی وطن می‌شوند و در کشورهای دیگر زندگی خود را می‌گذارند و هر دو در دوره‌ای به تدریس رو می‌آورند. اما اختلاف این دو کدام‌ها هستند و چطور شد که این دو فیلسوف با پیش زمینه‌های نسبتاً مشترک، تا این اندازه به نتیجه‌گیری‌های فلسفی متفاوتی دست می‌یابند؟

پوپر در یک خانواده متوسط بزرگ شده، دگرجنسگرا است و ازدواج کرده است. اما ویتگنشتاین در خانواده‌ای ثروتمند رشد کرده، همجنسگراست و تا آخر عمر مجرد ماند و همیشه خود را تنها حس می‌کرد. آیا همین تفاوت‌ها در شکل‌گیری افکار فلسفی آنها و تفاوت نگاهشان به مسائل نقش داشته‌اند؟ (آیا طرفداران فلسفه به طرح چنین سؤالی از طرف ما خواهند خندید؟ به هر حال سؤالی است بجا.)

کارل پوپر و ویتگنشتاین، هرگز همدیگر را ندیده بودند تا اینکه در دوره‌ای زندگی‌اشان و در مهاجرت در انگلستان، روز جمعه ۲۵ اکتبر ۱۹۴۶، پوپر بلیت قطار لندن-کمبریج را گرفته، به آنجا می‌رود، و در ایستگاه قطار برترانداسل فیلسوف انگلیسی به استقبال او می‌آید. قرار است پوپر در جلسه انجمن فلسفه دانشگاه کمبریج سخنرانی کند. جایی که ویتگنشتاین، همشهری نادیده او، ریاضیات و فلسفه را تدریس می‌کند و شاگردان و طرفداران زیادی



دارد. ریاست جلسه هم با برتراندراسل است. ویتگنشتاین در این جلسه شرکت می کند و اولین ملاقات دو فیلسوف همین جا حادث می شود و بحثی ده دقیقه ای در باره فلسفه بین آنها در می گیرد. کتاب ترجمه آقای کامشاد درباره همین بحث ده دقیقه ای است.

اما این اطلاعات را هم در باره ویتگنشتاین داشته باشید:

همانطور که بالاتر اشاره شد، ویتگنشتاین در سال ۱۸۸۹ در شهر وین و در خانواده ای ثروتمند متولد شد. در ۱۴ سالگی وارد مدرسه ریاضیات و علوم طبیعی شد. در سال ۱۹۰۶ به برلین (آلمان) رفت و در رشته مهندسی مکانیک شروع به تحصیل کرد. دو سال بعد برای ادامه رشته تحصیلی خود در دانشگاه منچستر در انگلستان ثبت نام نمود. به مرور علاقه اش به ریاضیات و منطق ریاضی بیشتر شد و خود را به دانشگاه کمبریج انگلستان منتقل کرد، جایی که جو همواروتیسمی آنجا در آن روزها زبانزد همه بود. همجنسگرایی ویتگنشتاین و بخصوص روابط جنسی او با شاگردان خود و دیگر فیلسوفان جوان در کمبریج، موضوع تازه ای نیست، هر چند که طرفداران او در کشور ما ممکن است این اخبار را تا به حال نشنیده باشند.

ویتگنشتاین بعدها کمبریج را رها کرد و به نروژ رفت و در آنجا به تحقیقات فلسفی خود ادامه داد. در سال ۱۹۱۴ و با شروع جنگ جهانی اول، به وین برگشت و وارد ارتش اتریش گردید، اما در سال ۱۹۱۸ به اسارت ارتش ایتالیا درآمد و زندانی شد. او بعد از پایان جنگ و آزادی از اسارت ایتالیا، فلسفه را کنار گذاشت و به شغل

**دو گروه به طور عمده همجنسگرایی ویتگنشتاین را برجسته کرده اند: گروه اول آن دسته از دگرجنسگرایان که مخالف اصول فلسفی او هستند و پوپر را ترجیح می دهند. به زعم اینان، چون ویتگنشتاین «همجنسگرا بوده و بی اخلاق» پس به اصول فلسفی او هم باید شک کرد. و گروه دوم همجنسگرایان هستند که با برجسته کردن همجنسگرایی و در عین حال فلسفه اش می خواهند او را به عنوان یکی از فیلسوفان ممتاز همجنسگرا برجسته کرده و از این طریق به اعتبار و وجهه اجتماعی همجنسگرایان بیفزایند.**

معلمی در اتریش روی آورد و مدتی بعد از آن به عنوان کمک باغبان در یک خانقاه مردانه (محل کار و زندگی دسته جمعی راهبان مجرد مسیحی) مشغول کار شد.

در سال ۱۹۲۹ به کمبریج انگلستان بازگشت و در این دوره است که با دوست پسر خود، فرانک رامزی<sup>۱</sup> که متفکر فلسفی جوانی بود، آشنا می شود. متأسفانه فرانک یک سال بعد، در سن ۲۶ سالگی فوت می کند.

ویتگنشتاین در سال ۱۹۳۸ به تابعیت انگلیس در می آید و تا سال ۱۹۴۷ در کمبریج می ماند، اما در سال ۱۹۴۷ به ایرلند می رود و خانه ای در ساحل غربی ایرلند اختیار می کند، جایی که او معروف ترین اثر خود به نام «تحقیقات فلسفی»<sup>۲</sup> را می نویسد. اما دو سال بعد، به مرض سرطان مبتلا می شود و در ۲۹ آوریل ۱۹۵۱ فوت می کند. جسد او در شهر کمبریج انگلستان به خاک سپرده شده است.

اینطور به نظر می رسد که ویتگنشتاین با همجنسگرایی خود چندان احساس راحتی نمی کرده است. البته درک این مسئله چندان دشوار نیست، چرا که در زمان او، هم در اتریش، و هم در انگلستان، همجنسگرایی ممنوع بود. مسائل دو جنگ جهانی و بی حقوقی همجنسگرایان در آن سال ها و آگاهی بسیار محدود جامعه از مسائل جنسی آن

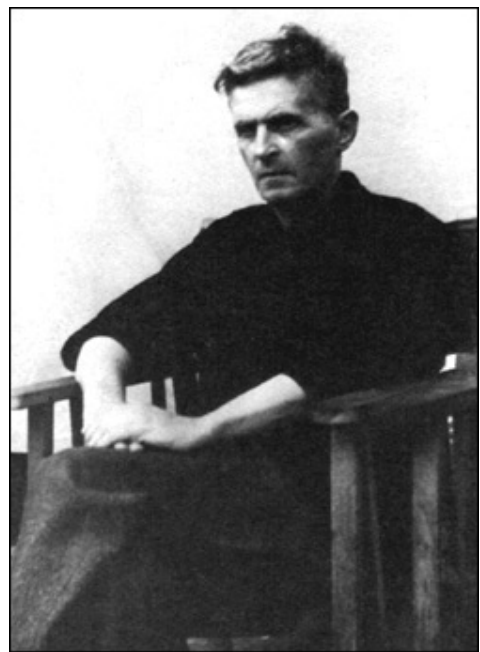


زمان را هم نباید از نظر دور داشت. اما برای اولین بار در سال ۱۹۷۳ شخصی بنام ویلیام بارتلی<sup>۳</sup>، نویسنده کتاب بیوگرافی ویتگنشتاین، موضوع همجنسگرایی فیلسوف را مطرح می کند.

طبق گفته ویلیام بارتلی، ویتگنشتاین در همان سال های اولیه جوانی به طور مرتب به پارکی به نام Volksprater park (گویا پارک برزگی در وین) رفت و آمد داشته و در آنجا که به اصطلاح پاتوق گی ها بوده، با همجنسگرایان زیادی رابطه جنسی برقرار می کرده است. او در شهر کمبریج هم به پارک ها و خیابان های خلوت که پاتوق و محل رفت و آمد همجنسگرایان بوده به طور مرتب سر می زده است. اما وقتی پا به سن می گذارد، به رابطه های محکم و دراز مدت با شریک جنسی خود روی می آورد. از جمله بعد از رابطه یک ساله با فرانک رامزی، (در نتیجه فوت رمزی) ویتگنشتاین با یک مهندس ساختمان بنام فرانسیس اسکینر<sup>۴</sup> یک رابطه دراز مدت برقرار می کند.

گویا ویتگنشتاین به نوع سادومازوخیستی سکس گرایش بیشتری داشته است. مثلاً گفته می شود که او عمل کیسه صفرای خود را بدون بیهوشی موضعی یا کامل انجام داده، و یا در سال های جنگ دوست داشته که او را به خط مقدم جبهه ها ارسال کنند تا از نزدیک شاهد درد و رنج سربازان زخمی باشد. نمونه دیگر اینکه طبق گفته برخی، گویا او در روابط جنسی خود با شاگردانش در دانشگاه کمبریج و یا در پارک های این شهر بیشتر طرفدار امر و نهی و دستور دهی بوده، چیزی که در روابط سادومازوخیستی جای ویژه ای دارد.

دو گروه به طور عمده همجنسگرایی ویتگنشتاین را برجسته کرده اند: گروه اول آن دسته از دگرجنسگرایان که مخالف اصول فلسفی او هستند و پوپر را ترجیح می دهند. به زعم اینان، چون ویتگنشتاین «همجنسگرا بوده و بی اخلاق» پس به اصول فلسفی او هم باید شک کرد. و گروه دوم همجنسگرایان هستند که با برجسته کردن همجنسگرایی و در عین حال فلسفه اش می خواهند او را به عنوان یکی از فیلسوفان ممتاز همجنسگرا برجسته کرده و از این طریق به اعتبار و وجهه اجتماعی همجنسگرایان بیفزایند.



ما خواندن کتاب «ویتگنشتاین - پوپر و سیخ بخاری» را به دوستان پیشنهاد می کنیم. حتی اگر آشنایی زیادی با مسائل فلسفی نداشته باشید، در این کتاب به طور ساده و نسبتاً روان با اندیشه های فلسفی هر دو فیلسوف آشنا می شوید.

پانوشت ها

۱. Frank Ramsey
۲. Philosophical Investigatin
۳. William Bartely
۴. Francis Skinner



## چرا ادای پسرها رو در میاری؟!

با سلام

قبل از هر چیز به دلیل وجود چنین مجله ای و شروع حرکت هایی جهت شناخته شدن مسائل جنسی، به شما و همکارانتان تبریک می گویم و توفیق روزافزون شما را از خداوند خواستارم.

درحالی این مطلب رو می نویسم که به جای انجام کارهای مربوط به پروژه پایان نامه کارشناسی ارشدم، فایل مجله شما را دریافت کردم و آنها را مطالعه کردم. شاید این نوشته بیشتر جنبه درددل دارد، نمی دانم شاید اونقدر سعی کرده ام به ماهیت وجودی خودم فکر نکنم، که وقتی دیدم کسانی هستند که وجودشون رو انکار نمی کنن و برایش احترام قائل هستند، احساس کردم از قفسی رها شده ام.

از اینجا شروع می کنم که در حدود دو هفته است که با واژه هایی مانند: همجنسگرا، ترنس سکشوال و...، آنهم از طریق اینترنت آشنا شدم. تا این زمان همیشه فکر می کردم خداوند فقط احساس من رو «غیر طبیعی!» آفریده. در طول ۲۵ سال زندگی، خاطرات من از ۳-۴ سالگی محدود به مبارزه با خود درونیم بوده، اونهم به خاطر خوشایند

**خوشبختانه پدر و مادرم افراد تحصیل کرده ای هستند، اما از همان زمانی که از لباس دخترونه بدم می اومد و حتی در عالم کودکی اسمم رو به رضا تغییر داده بودم، شروع به دعوا کردن و سرزنش من به خاطر کارهایم داشتم، شاید هیچ کس باورش نشه که من چقدر از این عبارت تنفر دارم: «چرا ادای پسرها رو در میاری؟؟؟»**

اطرافیان، از اون زمان که هنوز چیزی از دنیای مردانه و زنانه نمی دونستم، همیشه دلم می خواست بلوز و شلوار پسرانه بپوشم، وقتی با پسرچه ها بازی می کردم و از اونها می بردم، لذت بخش ترین اوقات رو داشتم. اون زمان رشته های ورزشی رزمی برای دخترها و خانم ها اصلا جا نیافتاده بود و من با

دیدن فیلم ها همیشه توی خلوتم شروع به تقلید حرکات اونها از روی کتاب های آموزشی می کردم.

خوشبختانه پدر و مادرم افراد تحصیل کرده ای هستند، اما از همان زمانی که از لباس دخترونه بدم می اومد و حتی در عالم کودکی اسمم رو به رضا تغییر داده بودم، شروع به دعوا کردن و سرزنش من به خاطر کارهایم داشتم، شاید هیچ کس باورش نشه که من چقدر از این عبارت تنفر دارم: «چرا ادای پسرها رو در میاری؟؟؟» با وجود شناخت کامل از رفتارهای من، بیشتر می تونم بگم با من کنار اومدن، اما وقتی رسیدم به سن مدرسه، مخصوصا دوران راهنمایی و بعد از اون، فهمیدم هرچه بیشتر وارد اجتماع می شم رفتار دیگران غیرقابل تحمل تر میشه، بیشتر نگاه ها به چشم اینه که انگار یه بدترین بیماری روانی و جنسی رو داری!!! علاوه بر اون، ناز و ادا و عشوه هایی که در طبیعت من اصلا وجود نداره، خیلی راحت من رو جذب می کنه و روی احساساتم اثر می گذاره.

در این میون تنها شانس که داشتم این بود که چون عاشق پیچ و مهره باز کردن و انجام کارهای فنی بودم و چون ترجیح می دادم به جای آفتابی شدن توی جمع دوستان و آشنایان سرم به درس و کتاب گرم باشه، اطرافیان



به چشم یه آدم موفق باهام رفتار می کردن و تقریباً می تونم بگم به خاطر موفقیت های تحصیلی و ورزشی، هیچ کس مستقیماً نمی گه چرا رفتارت مردونه هست، اگر بگن هم، با ایجاز و کنایه هست.

خلاصه در طول زندگی، خیلی وقت ها سعی کرده ام با خودم بجنگم، غافل از اینکه این سرشت و نهاد درونی من در قالب فیزیکی متفاوتی خلق شده، حالا که با دوستانی مانند خودم آشنا شده ام، خیلی خوشحالم. در طول تمام زندگی، به دلیل رفتارم و از ترس تهمت های دیگران، دوستان نزدیکی نداشته ام، اما یه نفر هست که من واقعا به وی عشق می ورزم. اون هم من رو با همین ذات به ظاهر غیرعادی قبول کرده، یعنی یک عشق متقابل، اما اجتماع سنتی، ناگاه و بداندیش ما اجازه علنی شدن این علاقه رو نمیده. توی مدت ۱۰ سالی که ما با هم دوست بوده ایم، به همه معایب و محاسن هم آشنا هستیم و آرزو داریم روزی بتوانیم با هم زندگی کنیم. اما کی و چطور...؟؟؟ در حالی که خانواده هر دوی ما مذهبی و سنت گرا هستند، و رابطه نزدیکی با هم دارند و بدبختانه یا خوشبختانه از نوع علاقه ما بی اطلاع هستند.

هر چه زمان میگذره و هرچه وارد اجتماع میشم، می بینم نگاه دیگران به عنوان یک زن با اداهای مردونه برام سخت و عذاب آور هست. من به دلیل مشغله درسی فراوان و نوع برخورد خانواده که با بی اعتنائی به رفتارم من رو مجبور به پنهان کردن واقعیت درونم کرده اند (و گاهی اونقدر زجر می کشم که با بداخلاقی و ناراحتی دنبال بهانه ای برای دعوا کردن با اون ها می گردم)، امکان تحقیق بیشتر در مورد آنچه باید انجام بدهم ندارم، و هنوز نفهمیده ام دقیقا ترنس سکس هستم یا همجنسگرا!!؟ در ضمن فکر می کنم با عمل تغییر جنسیت زندگی روی دیگری پیدا خواهد کرد و مشکلاتم حل خواهد شد، اما حتی نمی توانم فکر کنم با خانواده ام این مسئله را درمیان بگذارم و علاوه بر هزینه این عمل، از مشکلات و عوارض جانبی و احتمالی اون هیچ اطلاعی ندارم و این مورد من را به ترس می اندازد. از اینکه نوشته ام طولانی شد عذر می خوام، اما لطف بزرگی می کنید اگر به من اطلاعات بیشتر بدهید. با تشکر فراوان، یک دوست

**ماها:** ما به طور خصوصی به نامه این دوست عزیز جواب داده و اطلاعاتی را در اختیار ایشان گذاشته ایم، با این همه در نظر داریم ویژه نامه ای مخصوص ترانس ها (هم ترانس سکشوال و هم ترانس وستایت) به همراه شماره ۹ مجله منتشر کنیم و امیدواریم بتوانیم به سئوالات و ابهامات زیادی که درباره ترانس ها وجود دارد جواب دهیم. از شما خوانندگان عزیز خواهش می کنیم اگر امکان کمک و تهیه مطالب و یا ترجمه درباره این موضوع را دارید، با ما تماس بگیرید.

ضمیمه دوست یابی مجله ماها به همراه این شماره منتشر شد. علاقمندان به دریافت آن می توانند با ایمیل ماها تماس بگیرند: [majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

ضمیمه دوست یابی فقط مختص پسران و مردان همجنسگرا نیست و ما از آگهی های آشنایی خانم های لزبین، ترانس سکشوال ها و دیگر اقلیت های جنسی استقبال می کنیم.



## شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

من همجنسگرا هستم، و کلی هم درباره همجنسگرایی می دانم، ولی مبارزه برای حقوق همجنسگرایان را در شان خودم نمی دانم. اگر همجنسگرایان حقوق خود را می خواهند، خب بروند و مبارزه کنند، من کاری به آنها ندارم. من فیلسوف مابانه در باب زندگی، حقوق بشر، انسان، و هرچه بخواهید برایتان فلسفه می بافم، اما اهل این کارها نیستم، چون زندگی، افکار و مسائل من خیلی بالاتر از این حرفهاست که دغدغه حقوق همجنسگرایان را داشته باشم...

من همجنسگرا هستم، ولی در محفل همجنسگرایان بودن و معاشرت با آنها را در شان و منزلت خودم نمی دانم. در عوض با افراد غیر همجنسگرا می گردم تا خودم را سانسور کنم، احساسم را پنهان کنم و خودم را به در لفافه حرف زدن درباره زندگی و انسانیت با آنها قانع کنم، مبدا که بفهمند من گی هستم و از من متنفر شوند...

من همجنسگرا هستم، ولی تا دلتان بخواهد نسبت به همجنسگرایان پیشداوری دارم و آنها را افرادی الکی خوش، بی بند و بار، و کسانی می دانم که فقط به فکر سکس هستند، اصلا آنها را در حدی نمی بینم که بخواهم با آنها کاری داشته باشم...

من همجنسگرا هستم، و رسیدن به حقوق همجنسگرایان را لازم می دانم، ولی حاضر نیستم وقت گرانبهایم را برای کارهای کم ارزش و خوش بینانه ای به عنوان مبارزه برای حقوق همجنسگرایان تلف کنم...

من همجنسگرا هستم، اما نه اهل مبارزه و تلاش؛ وقتی بعضی از همجنسگراها با مبارزات خود، وقت و زندگی اشان را صرف تلاش برای تغییرات فرهنگی نمودند، شرایط هم عوض می شود؛ آن موقع می توانید روی من حساب کنید...

من همجنسگرا هستم، و می خواهم که جنبش زنان، سازمان های مختلف غیردولتی، نیروهای سیاسی و غیره از حقوق من دفاع کنند، اما خودم حاضر به پیشقدم شدن و دفاع از مبارزات گروه های نامبرده نیستم...

من همجنسگرا هستم، و از پیشداوری و تعصبات و جهل مردم درباره همجنسگراها عصبی هستم، اما تا دلتان بخواهد خودم تعصب و پیشداوری دارم. نمونه اش اینکه من ضدعرب و ترک و... هستم و نسبت به قوم و زبان خودم تعصب شدیدی دارم..

من همجنسگرا هستم، و با فشار حکومت بر علیه همجنسگرایان مخالفم، و در خلوت خودم به آن فحش و بد و بیراه می گویم، اما در عمل، و جلوی دیگران از آن دفاع می کنم و حاضر نیستم از منافع خودم بگذرم و از کسانی که برای آزادی تلاش می کنند دفاع کنم و قدمی در راه دمکراسی بردارم...

من همجنسگرا هستم، و آزادم، اما حاضر نیستم در برابر اجبار خانواده ام به ازدواج با دختری که به وی گرایشی ندارم بایستم. بلکه ازدواج می کنم؛ تا دختری را با آرزو و آمال هایش به پای خودخواهی خودم قربانی کنم و بعد از ازدواج، شب ها در پارک ها به گدایی عشق رو بیاورم...

من همجنسگرا هستم، و کلی درباره اینکه همجنسگراها چکار باید بکنند که به آزادی برسند یا اینکه فعالیت هایشان چگونه باید باشد نظر و پیشنهاد دارم، اما فقط برای روشنفکر بازی درآوردن جلوی بقیه، و خودم وقت این کارها را ندارم...

من همجنسگرا هستم، و می دانم قانون را سیاسیون نوشته اند؛ از جمله قانون اعدام همجنسگرایان را. اما درگیر شدن با سیاسیون برای تغییر قانون را یک کار سیاسی می دانم، و من هم از سیاست متنفرم...

من همجنسگرا هستم، اما من شمال شهری ام و کسر شان من می شود که با همجنسگرایان طبقات پایین (یا پایین شهری ها) مراوده کنم. اصلا آنها را به محفل خودم راه نمی دهم...

من همجنسگرا هستم، و می دانم با افرادی مثل من، همجنسگراها نه به آزادی، و نه به جایی می رسند، با این همه حاضر نیستم این افکارم را عوض کنم...



**ماها، مجله الکترونیکی همجسگرایان ایران**

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

[Majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:Majaleh_maha@yahoo.com)